

انصرار الامار

خصوصی

عرف
ب. پ. ت. ش

جلد دوم

تالیف

فاضل بازندانی

مؤسسه ملی مطبوعات امری

۱۲۴-بیرو

« ب »

ب

(ب) در عربی حرف جر و وارد بسر
اسم برای افاده معانی کثیره از
آن جمله الصاق و ربط است. در

کتاب اقدس :

« بسمه الحاکم علی ما کان وما یکون »

دیگر سببیت قوله :

« قد ماجت بحور الحکمة والبیان بما هاجت »

نسمة الرحمن .

دیگر استعانت قوله :

« وبها تنصب اعلام النصر علی القنن والانتلال »

وقوله :

« بل فتحنا ختم الریحق المختوم باصابع »

القدرة والاقتدار .

دیگر صاحبت قوله :

" وحمل المیت بالعزة والاعتزاز . "

دیگر ظرفیت قوله :

" واحفظوهم عن الذئاب الذین ظهروا

بالاثواب . "

و در آثار عرفانی شیعیان مقامی رمزی الهی نسبت به نقطه و (ب) مذکور و مأثور گردید و در آثار بیانسی فلسفه مخصوصی درین باب ابتکار شد که در ضمن شرح نام نقطه ثبت است .

و در توقیعی است :

" الحمد لله الذى جعل طراز الواح صبح

الازل طراز الالف القائم بين البائين فلاحات و اضاعت " الخ

که مراد رمز باب میباشد و در ضمن (س) نیز ذکر است . و در آثار ابهی (ب) و (ب ه) رمز از خودشان بسیار است و از آن جمله در لوح حروفات مقطعه مذکوره ضمن نام یحیی قوله :

" هذا كتاب من الباء قبل هاء "

و نیز (ب) بدانگونه که در ضمن لغت صحیفه از

صحيفة العدل نقل است در الواح رمز از ملا محمد باقر بشرویه از حروف حی گردید و نیز شهر بارفروش مازندران که در عصر پهلوی به (بابل) مستی گشت بنام (ارض الباء) و به عنوان (ب) در آثار مذکور میباشد و بشرویه خراسان بعنوان (ب) یا (ب ش) در الواح و آثار بسیار مسطور است بدین طریق :

" جناب ملا باقر ب بسم الله الاقدس الابهی "

و " جناب اسمعیل ب " " جناب محمد حسن ب " و

" جناب ابوالحسن ب "

" ورقة الفردوس ب ان یا ورتقی اذا هبت علیک

فضلی من مشرق عنایتی و حضر تلقا و جهک لوح امری الذى نزل من سما مشیتی و هوا ارادتى خذ یه وضعیه علی عینک " الخ

" روحانی ب بسم الله الاقدس ان یا امتی قدر قم

لك كتاب کریم انه من لدى الرحمن الرحیم " الخ

" ب آقا محمد حسن الذى فاز بلقا الله " الخ

" بسم الله الاعظم الابهی محمد حسن فی با " الخ

" یا حزب الله فی الباء والشین اسمعوا ندا الله

الطک الحق العدل العبین "

و نیز (ب د) در بعضی از الواح رمز از باد کوبه است
قوله :

" انا اردنا ان نذكر في الحين اوليائى واحبائى
في الباء والدال " الخ

و نیز (ب) در برخی از الواح رمز از بیروت شد قوله :
" حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدم من طاف
حوله الاسماء " الخ

و مراد از " من طاف حوله الاسماء " غصن الله الاعظم
است که به آن ایام در بیروت بودند .

به فارسی پدر و بر بزرگان خصوصاً
مشایخ روحانی اطلاق گردید

باب

چنانچه کاتولیکان شیخ و حبر
اعظم خود را پاپ و پاپا خوانند که در سورة الهيكل
خطاب به اوست :

" ان يا پاپا اخرق الحجابات قد اتى ربّ -
الازباب فى ظلل السحاب وقضى الامر من لىدى
المقتدر المختار ."

و باب به عربی (در) و (مدخل) است . ابواب جمع
و باب به معنی نهایت و شرط و صنف و خصلت و هر

فصلی از کتاب هم اطلاق میشود . در لوح طب است :
" وهذا القول فى هذا الباب فصل الخطاب "

و باب و ابواب به بزرگان خصوصاً بزرگان روحانی که
درهای فیض و سعادتند گفته میشود و حدیث نبوی
" انا مدينة العلم و على بابها " معروف است .
و از آثار نقطه در رساله غنا است :

" روایت مهزم اسدی از امام جعفر صادق
قال قال رسول الله انا المدينة و على الباب فكذب
من زعم انه يدخل المدينة لا من قبل الباب "

و نیز در صورت زیارت در حق حضرت امام حسین
است :

" السلام عليك يا باب الله السلام عليك يا
كلمة الله "

و در شرح کوشتر راجع به ابواب و نواب بعد از امام
حسن عسکری است :

" فاعرف ان له كان غيبتان باذن الله و قد
حضر ما بين طلعتة خلق ولا يعلم عدتهم الا من شاء الله
وان فى الغيبة الصغرى له وكلاء معتمدون و نواب
مقرَّبون وان مدتها قضت فى سبعين سنة و اربعمائة

وعدة أيام معدودة وان في تلك الايام كان نوابه
 روحى فداه عثمان بن سعيد العمري وابنه ابن جعفر
 محمد بن عثمان والشيخ المعتمد به الشيخ ابوالقاسم
 الحسين بن روح ثم على بن محمد السميري وانهم
 كانوا في غيبته الصفري محال الامر ومواقع النهى وان
 الشيعة يرجعون اليهم في اوامر الالهيه والشؤونات
 القدسية المشرفة من ناحية المقدسة . . . ولوان ظهر
 من الابواب الاربعة آيات عجيبة ومن المفترين سيئات
 عظيمة ولكن لم يعدل في كتاب الله بحرف من توقيعات
 المتألفة من نور الجلال . . . فاذا عرفت مقام الابواب
 فايقن انهم لم يبلغوا بمقام الا بطاعته روحى فداه بنفسه
 معرفته وان نيابة العامة لاعظم من الخاصة لانه بنفسه
 يوقد من نار الحب لمعرفة وطاعته . الخ
 ودر اثرى به امضا خادم ٦٦ خطاب آقا ميرزا ابوالفضل
 گهايگانی است :

" واينکه در باره شلمفانى وما ذكره في ظهور
 الله الاعظم مرقوم داشتيد عرض شد هذا ما نطق به
 لسان القدم يا ابا الفضل قد نظقت الحق واطهرت
 ما كان مستورا في كلماته مقصود مبشر يعنى نقطه اولى

روح ما سواه فداه از ذکر این فقره خرق اوهام ناس
 بوده آن جناب میدانند که شیعه غافله درین مقام چه
 ذکر نموده اند گاهی به ایادی ظنون ناحیه مقدسه بنا
 نموده اند و هنگامی ذکر سرداب و بحر از السن کذب
 ایشان جاری و ذکر جابلقا و جابلما و سائر واضح و مبرهن
 کل بر مرکب هوی راکب و در بیدای ظنون و اوهام
 راکض و مقصود حضرت آن که فی الجملة به این ذکر
 خرق حجاب فرمایند و عارف شوند بر آنکه آن کینونت
 مقدسه و ذات مقدس در اضلاب است نه در شهرهای
 موهومه مجعوله چه که در اول امر استعداد اصفای
 بیش از این در خلق نبوده و بر حسب ظاهر آنچه
 فرموده اند مطابق بوده ما جرى من قلعه الاعلى انه
 بنفسه ينطق بين الارض والسما بانى ام الكلام بين
 الانام والحق الظاهر بين الخلق وبيان الرحمن فى
 الامكان تعالى من ذكره ويذكره فى هذا الحين وشهد
 له بما شهدت به الكائنات الامر لله منزل الآيات .
 ودر عقاید شیخ شهیر احسائی تقریباً به اسلوب عرفاء
 بعد از مقام نبی و امام وجود واسطه ای که حامل فیض
 امام بهر رعیت باشد فرض و به منزله رکن رابع اصول

دین بلکه جزا اخیر علت تامه است و بموجب حدیث
 مآثور " لا یخلوا الارض من حجة " هرگز زمین بی وجود
 باب چه ظاهر یا غیر معلوم بر قرار نمیشود و حتی در آیام
 بهمبر هم طبق حدیث مشهور " السلمان منا اهل البیت ."
 سلمان باب زمان بود و " السلمان باب الله " گفتند
 و شیخیه بعد از علی بن سمیری مذکور نیز بتوالی قرون
 ابوابی را معتقد شدند و ملا محمد باقر مجلسی و بعد
 او در قرن دوازده شیخ حسین بن صفور باب زمان
 خود شاید بودند تا آنکه شیخ احسانی و بعد از وسید
 رشتی حائز این مقام گشتند .

و در مناجاتی از نقطه است :

" وانّ البایین لیدیك مظهر انورك و سرك فسی
 كل العوالم و انهما من النقباء الطائفین حولك " الخ
 چنانکه ضمن نام احمد در شرح حال شیخ نیز مسطور
 میباشد و مراد از بابین شیخ احسانی و سید رشتی
 است .

و قوله :

" وان لاحد منكم فرض ان یدرس فی بییت
 باب الله المقدم من آیاتنا " الخ

که مراد از باب الله المقدم سید رشتی است و مفاد آنکه
 یکی از علماء اصحاب باید در خانه وی به کربلا تدریس
 از روی آثار جدیده نماید .

و در اولین کتاب آیات خود یعنی شرح سوره یوسف
 ندا بعنوان بابیت مرتفع نمود قوله :

" واتبعوا ما اوحى الینا من احکام البای فسی
 ذلك الکتاب مسلما للّله و لامره علی الحق رضیا ."
 و قوله :

" اعلموا یا اهل الارض ان الله قد جعل مع
 البای (خود آن حضرت) بابین من قبل (شیخ و
 سید) لیلعلمکم امره علی الحق بالحق من حوله علی
 الحق مشهورا و ان الله قد قدر لکم فی البای بابا
 (ملاحسین بشرویه) علی الاذن لیلعلمکم الی البای
 بازنه ."

و قوله :

" ولقد اخرجها الحجة بقية الله صاحب
 الزمان علیه السلام الی بابه الذکر . " الخ
 که در ضمن نام صحیفه و بیان صحیفه مخزونه ثبت میباشد
 و در توفیق به حاجی میرزا آقاسی است قوله :

" الآ بمرآة رابع لم يكن نفسه الآ ظهور مرايا
ثلاثه ولذا قد خلقتى الله من طينة لم يشارك فيها
احد ."

و شهرت بنام باب باقی ماند که در لوح بهاء الله به
حاجی محمد کریم خان است :

" تو و امثال تو گفته اند که کلمات باب اعظم
و ذکر اتم غلط است "

و در ضمن نام (الف) و دعای الفین و ضمن لغت
(جواد) کلمات در عدم ادعای بابیت منصوصه و کلمات
منقوله شرح کوثر در بیان اعظمت مقام بابیت عامه ثبت
است و چنانچه در تاریخ مفصل بیان شد در سنین اولی
ملاحسین بشرویه باب و واسطه ما بین او و شیعیان
بود و طولی نگذشت که بابیت را به او وا گذاشتند .
و در لوحی است قوله :

" همین ادعای بابیت حضرت اعلی روح ما
سواه فداه مدل و مظهر شوون ناس بوده و هست در یک
مقام بابیت مخصوصه را از خود نفی فرموده اند چه کل
در وادی ظنون و اوهام واقف و قادر بر ادراک اشراقات
آفتاب یقین نه الآ من شاء الله و در هر بیان که از مشرق

اراده رحمن ظاهر اکثری در ذکر بعضی از نفوس قبل
بوده و اگر خلق مستعد بودند جز ذکر آفتاب حقیقی
و سماء معنوی از لسان و قلم آن حضرت جاری نمیشد
چنانچه از بعضی آیات مبارکه مستفاد میشود بلی رضیع
را لحم مضر است سبحان من يعطى كل ذي حق حقه
کلمه ای در باره حسین بن روح از افق قلم آن حضرت
ظاهر هنیئاً لحضرتك ثم مرئياً بدوام اسما الله و صفاته
بما عرفتموه من قبل ما بین این مردم و این نفوس شخص
انسانی بلا کل ما يعلم يقال متمسك باشد .
و قوله :

" از جعفر برادر عسکری سو ال نمودند که آیا
از برادر تو اولادی ماند فرمود طفلی بود و فوت شد بعد
که هیاکل مجعوله این کلمه را شنیدند تکذیب نمودند و او
را کذاب نامیدند ملاحظه نمائید که ظلم بچه مقامی بود
و افتراء بچه رتبه رسید بعد ذکر ناحیه مقدسه و ظهور
توابع بمیان آمد بهمان تفصیلات که از قبل شنیدید حق
انصاف عنایت کند امثال آن نفوس را که ناس بیچاره را در
تیه ظنون و اوهام سرگردان نمودند و اتب از این لهب
گذاشتند الخ

و مفاد امثال این بیانات از آثار ابهی که نبذه ای هم
 ضمن لغت جابلسا ثبت است چنین میباشد که آنچه
 در آثار بیان در سنین اولیه راجع بوجود و غیبت محمد
 بن الحسن و صدق مدعیان با بیتی از نواب اربعمه و
 با بیتی عظمی و امثالها صدور یافت فقط نظر به حکمت
 وقت و عدم استعداد فکری مردم زمان بود چنانچه آثار
 و احوال بعدیه خودشان این موضوع را کاملاً توضیح
 و تبیین نمود و همین کلمات صریحه نقطه البیان درین
 خصوص نقل از رساله دلائل سبعة ضمن نام (سبع)
 میباشد.

و در توقیعین است :

" و اتنی انا قد اظهرت نفسی فی الابواب فی
 اربع سنین . الخ
 و در توقیع به عظیم :

" ان اشهد ان الله قد اظهرنی فی الابواب
 عدد الدال و انا کنا فیه ناطقین فلما قد عرفت نفسی
 کشیش . الخ

فارسی جد و استعمال در مرد
 پیر و بزرگ بنوع احترام و شفقت

بابا

میشود و عده کثیر در آثار این امر به شهرت اسمی و یا
 تجلیلی بابا مذکورند از آن جمله نامه ای به خط آقا میرزا
 کلیم برادر ابهی که حسب الامر به ملا زین العابدین عمو
 به جهت حرکت دادن شهریانو خانم بنت آقا میرزا حسن
 برادر مهتر از تا کر نور برای اقتران با غصن اعظم نوشت
 قوله :

" هو البهی الابهی بابا بیا بابا بیا هر قدر
 زود بیائید دیر است امر فرمودند که بهر قسم مصلحت
 بدانید نورچشمان را حرکت داده عازم کعبه مقصود شوید
 بایشان نوشتم که تا ممکن است به رضایت جناب اخوی
 خوب است و آلا خود مختارید بهر نحو که مصلحت بدانید
 حرکت نمائید از جهت مصارف از طهران الی ورود به
 بغداد هر قدر لازم باشد اگر نور چشمی چیزی نداشته
 باشد بقدر کفایت با قرض شود و یا چیزی فروخته شود
 ورود بغداد گرفته رد نمائید دیگر در بغداد آدم و مال
 و خرجی معین است و تدارک موجود جناب آقا سید
 مهدی یزدی در آنجا است آنچه بخواهید و امر کنید
 اطاعت میکند زیاده هر قدر زودتر حرکت نمائید بهتر
 است ملاحظه بغداد را نمائید این صفحات بسیار

سرد است انشاء الله حين حرکت اخبار مينمائيد کثوم
خانم را هم امر فرمودند که بياوريد . الخ
و ملا زين العابدین مذکور از خویشاوندان نزدیک است
که تشرف حضور در بغداد یافت و مقصود توجهش به
ادرنه بود .

و نیز در خطابی است قوله :

" در همین چند روزه در صفحات قم جناب
میرزا بابا خان را در نصف شب در خانه در زدند و آن
مظلوم با پسر بنهایت محبت آن اشرار را درون خانه
بردند و غایت حرمت مجری داشتند بفتة گلوله ها
به سینه آن مظلوم زدند و اهل و اطفال را بناله و فریاد
آوردند . الخ

و مقصود ملا بابا خان آوه ای است که مناجاتی برای
طلب مغفرت در حقش صادر گردید .

و در لوحی به بابا حسین است قوله :

" یا بابا قبل حسین ان استمع ما ینادیک

المظلوم . الخ

و شیخ بابا سعید ملقب به مظهر علیشاه نیز مخاطب به
لوحی میباشد .

در لوحی هدف و محرک
و تاریخ و کیفیت بعثت
خود را بیان کردند :

باب العطاء

" بسمی الذی به فتح باب العطاء علی من
فی الارض و السماء ذرات کائنات شاهد و حقائق
ممکنات گواه که این عبد از ظهور و اظهار این امر
مقصودی جز نجات عباد و اطفال ناراضفینه و عناد
نداشته و ندارد در لیالی ندایش مرتفع و در اسرار
حنینش و در آیام ضجیجش در کتب سماوی از قراری
که بعضی از احزاب ذکر نموده و مینمایند حرق کتب
و قتل نفوس و منع از اتحاد که سبب اعظم است از برای
ترقی عباد و ارتقاء بلاد بوده لکن در فرقان و بیان اعظم
از آن مذکور و مرقوم این مظلوم در طفولیت در کتابی که
نسبتش به مرحوم مغفور ملا باقر مجلسی بوده غزوه
اهل قریظه را مشاهده نمود و از آن حین مهوم و محزون
بوده بشأنی که قلم از ذکرش عاجز اگرچه آنچه واقع
شده امر الله بوده و مقصودی جز قطع دهر ظالمین
نبوده و لکن چون دریای عفو و فضل بیکران مشاهده
میشد لذا در آن آیام از حق جل جلاله میطلبید آنچه

را که سبب محبت و الفت و اتحاد کل من علی الارض بود تا آنکه بخت در دوام ماه مولود قبل از طلوع جمیع اطوار و ذکر و فکر منقلب شد انقلابی که بشارت عروج میداد این انقلاب تا دوازده یوم متتابع و متوالی نازل و ظاهر بعد امواج بحر بیان مشهور و تجلیات نیر اطمینان مشرق و موجود الی ان انتهى الی المرحین الظهور اذا فزت بما جعله الله مبدء فرح العالمین و مشرق العطاء لمن فی السموات و الارضین و بعد از قلم اعلی آنچه سبب زحمت و مشقت و اختلاف بود به امر میرم محتوم برداشتیم و آنچه علت اتفاق و اتحاد جاری و نازل لا ینکر فضل هذا الظهور الا کل غافل محجوب و ظالم مفیوض الواح نازله مقدسه و لوح نداء شاهد و گواه طوبی للمنصفین و طوبی لکل صادق امین انک اذا سمعت ندائی من لوحی و رأیت ما لاح من افقه فضلاً من عندی قل الیه الیه لک الحمد بما اسمعتنی ندائی و عرفتنی ما کان مکتوباً فی علمک و مستوراً من اعین عبادک اسألك یا سلطان الوجود و الحاکم علی الفیض و الشهود ان توقفتی علی ذکرک و خدمتک و خدمة اولیاءک ثم ایدنی علی استقامة لا تبدلها

شؤونات خلقک و شبهات عبادک انک انت المقصد العزیز الوهاب :

بابل

کشور و شهر نامی قدیم کلد
مشهور در کتب مقدسه سامی
در لوحی است قوله :

« و اختلاف السن در اراضی که به بابل معروف است از بعد وقوع یافت لذا آن ارض به بابل نامیده شد ای تبلبل فیها اللسان ای اختلافت . »

بات

مستعمل در جمل عرفانی
فلسفیه و در عرف ادبی چنانکه
در کتاب ایقان نیز

به عبارت بحت بات مذکور میباشد به معنی قاطع اسم فاعل از بهت به معنی قطع است و بات به معنی قاطع و نهائی و آخرین و کلمه بات مستعمل بعد از کلمه بحت در عرف ادبی و در کتب ادبیه عربیه فلسفیه بنوعی که از عبارت بحت بات دو کلمه مترادف متوازن جلوه میکند و در کتاب ایقان نیز استعمال گردید همین کلمه بات صفت مشتق از بهت میباشد .

~~~~~

## باتر

به معنی بران اسم فاعل از  
بتر به معنی بریدن .

خطابی در صورت زیارت آقا

زمان شهید ابرقوست قوله :

" طوبى لقلبك المجروح بسيف باتر . "

بدر عجلت و پیشی جست .

در لوح طب است :

## بادر

" بادر اولاً بالرقیق

قبل الغلیظ . "

از قراء کاشان . در ایام ابهی

جمعی از مؤمنین بامر بدیع

در آنجا بودند و مذکور در الواح

شدند از آن جمله قوله :

" جناب آقا میرزا محمود و سایر احبای الهی

فی بادغان علیهم ۶۶۹ یا محمود علیک بهائی . . .

کبر من قبلی علی محمد قبل صادق . . . و نذکر من

ستی بحسن . الخ

شهر بندری مشهور قفقاز به

ساحل دریای خزر در ایام

## بادکوبه

ابهی مرکزی از اهل بهاء شد که در آغاز به زهاب  
و ایاب بهائیان در خط سفر زیارت عکا و برای نشر  
این امر جمعی در اهل ایمان داخل شدند و به مرور  
ایام جمعیت و اتحاد متمکنی به عرصه آمدند و خدماتی  
معظم در نصرت این امر نمودند و بذل مال و همت  
انجام دادند و از مؤمنین اولین آنجا ملا ابوطالب  
و پسرانش استاد آقا بالا و استاد علی اشرف سالها در راه  
این امور کوشیدند و در موقع ساختمان مقام اعلی در کرمل  
کمکی بسزا نمودند و ملا ابوطالب بالاخره در عکا در گذشته  
مدفون گشت و در اواخر ایام محفل روحانی بادکوبه  
محفل مرکزی قفقاز بوده چند محفل آن قسمت را سرپرستی  
میکرد و نام بادکوبه و بسیاری از بهائیان در الواح  
و آثار کثیر ذکر یافت چنانچه شمه ای در ضمن نام قفقاز  
ذکر میباشد و شرح تمام اوضاع و احوال آنجا در ظهور  
الحق ثبت است .

## بادنجان

و بادنگان و پاتنگان و بلهجه

عربی بادنجان معروف و در

بعضی از بیانات شفاهی

مرکز عهد و پیمان شرح مثل عربی " انا عهد المیک و

لستُ بعبد البازنجان " مذکور که حکایت کردند  
پادشاهی به وزیرش گفت بازنجان را مخالف صحت  
وسلامت دانستند گفت بلی محرک سود است و به کبد  
واعصاب زیان دارد و پس از مدتی نوبتی پادشاه به  
وزیر گفت بازنجان خوردم چه لذیذ بود وزیر گفت بلی  
مولایم بسیار خو بست و منافع زیادی دارد و تأکید نمود  
پادشاه به او گفت مگر تو نبودی که چندی پیش آنهمه  
مذمت از بازنجان کردی گفت بلی من بودم چه من  
بنده شاه هستم نه بنده بازنجان .

عربی به معنی بلند و عالی .  
در کتاب اقدس است :  
" به نسفت کَلَّ

### بازخ

جبل بازخ رفیع .

عربی بخشنده . اسم فاعل .  
قوله :  
" انه لهو المعطی

### بازل

البازل الکریم .

عربی چاه . در لوح خطاب  
به حاجی محمد کریم خان :

### بیر

" نشهد بان کَل کلمه من هذه الكلمات ( کلمات  
منقوله از شیخ احسانی ) لیثراً معطلة .  
چاهی که از آن آب نمیکشند .

### بارع

عربی اسم فاعل به معنی  
سرآمد . از مرکز عهد و میثاق  
در مناجات طلب مغفرت -

حاج زبیح است :  
" رقیقك البارع "

### بارن رزن

Baron Rosen

نام و شهرت نویسنده  
معروف روسی است که  
کتابی نیز در تاریخ امر جدید

نوشت .

### باری

عربی اسم فاعل به معنی  
آفریننده و خالق از اسماء -  
الله است . در لوحی است :

" بیاری باری شمشیرهای برنده حزب باپی  
به غلاف راجع .

### بوس

بأساء - بوسنی سختی و تنگی  
و ناداری و بد حالی . یوم

بوس در قضیه نعمان و حنظله مذکور در رساله مدنیه و بیانات شفاهیه و خطابی مشهور است .

در تاریخ و آثار این امر باقر  
نامان بسیاری از قبیل ملاً  
باقر حرف حی تبریزی مذکورند

## باقر

که در تاریخ شرح و بیان گردید و حاجی محمد باقر نبیل  
سافر اشاره ای در ضمن لغت ( ح ر ف ) میباشد و  
شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی در ضمن لغت  
ذنب و اصفهان مذکور است و خطاب " یا باقر قد  
افتیت علی الذین ناح لهم کتب العالم " و مانند  
آن به او تعلق دارد و میرزا باقر افغان در ضمن نام  
افغان است .

به معنی در آخر . در لوح  
به نصیر است :

## بِالْآخِرَةِ

" تا آنکه بالاخره

جسد مرا در هوا آویختند "

در پای شمالی اروپا . در مقاله  
سیاح است :

## بِالنَّيْكِ

" دولتی که مقرر

حکومتش در آتلانتیک بالتیک در اقصی قطعه شمالیه  
است " مراد دولت روس میباشد .

اسم فاعل عربی به معنی  
مشرق و غالب . در لوح  
شیخ محمد باقر مجتهد

## بَاهِر

اصفهانی است قوله :

" قد فتح باب الفضل واتى مطلع العدل  
بآیات واضحات و حجج باهرات من لدى الله المقدر  
القدیر . "

عربی به معنی دوشیزه دل از  
غیر خدا گسسته، و ترک زناشوئی  
کرده، و لقب مریم مادر عیسی

## بِتَوَلَّ

و نزد مسلمانان وصف فاطمه دختر پیغمبر میباشد .

و در لوح صورت زیارت حضرت امام حسین است قوله :

" بدّلوا اثوابکم البیضا و الحمرا بالسّوداء "

بماتت العصبیة الكبرى والرّیة العظمی التي ناح  
الرّسول و ذاب کبد البتول . الخ

معموره ای در خراسان نخست

بنام ملاحین از حروف حی

## بِحَسَان

و ثانیاً بنام ملا علی از خواص بهائیان شهرت تامه یافت و در آثار مذکور آمد از آن جطه است :

" ب ج جناب ملا علی الاقدس الاعظم هذا لوح الامر قد نزل من لدن مالك القدر . الخ

و ( ب ج ) در آثار مهدیین طریق رمز از بجزستان <sup>شد</sup> میانه و توی شیخی . عربی میانه و توی شیخی .

و و و

### بحبوحه

در صحیفه العدل است  
قوله :

" عبیدی از عبید خود را از بحبوحه اعجام و اشراف منتخب " که در ( ع ب د ) ذکر است .

دریا . بحور - ابخر  
بحار جمع .

### بجر

و در آثار بر سبیل تشبیه و استعاره اطلاق بر امور کثیره شده . در لوح خطاب به شیخ سدهان است :

" بعضی حق را بحر و خلق را امواج فرض کرده اند .

و قوله :

" لا تخمدها مياه الاعراض ولا بحور العالمین "

و در لوح به عبدالوهاب :

" انه يذكرک فی سجن عکا بما کان بحر الرحمة . . . قل یا قوم لا تمنعوا انفسکم عن البحر الاعظم " و در لوح رئیس :

" اشکر الله بما وردت فی شاطئ البحر الاعظم " که مراد محضر اعلی و امر ابهی و اشاره به بحر الروم میباشد

### بخارا

تفصیل اوضاع این امر و بهائیان در آنجا در تاریخ ( ظهور الحق ) ثبت است و

در خطایی به بهائیان آنجا است قوله :

" ای یاران عبدالهبا بخارا وقتی عقل افزا بود و مرکز علم و دانش . . . حال احبای الهی بآنجا سفر کرده اند . "

### بد

عربی به معنی گریز گاه و پناه گاه . « لا بُدَّ من هذا » مرکب از لا نفی جنس و بُدَّ

مذکور که مبنی بر فتح و اسم لا است و خبر آن بتقدیر موجود " یا " حاصل " میباشد یعنی گریز و پناهی از این وجود ندارد و جطه " لا بُدَّ " با تقدیر خبر مذکور

کثرت استعمال حاصل کرده و به معنی قطعاً و حتمناً  
و مانند آن مشهور است و در مکالمات فارسیه مانند کلمه  
مفرده حتی با الحاق تنوین بصورت "لابدًا" استعمال  
میشود.

در لوح سلطان است قوله :

"لابدًا حفظاً لعباد الله معدودی به والسی  
عراق توجه نمودند."

عربی به معنی خطور رأین  
به مقابل رأی سابق .

### بَدَاء

و از مقام نقطة البیان

توقیفی در بیان معنی بداء است و در کتاب بیان  
بابی را در شأن بداء الهی اختصاص دادند و بیان  
کردند که ایمان بالله کامل نگردد مگر به ایمان به بداء از  
او .

در کتاب ایقان شأن بداء و حکمت و مصلحت امتحان  
و قصص نبیین ذکر شد و در طول مدت این امر اول  
بداء در وعده نقطة البیان بظهور و قیام قائم در کربلا  
و آخر الامر در قضیه ذکر مرکز عهد و میثاق راجع  
به محمد علیشاه که سلطان موعود اقدس است مسطور

میباشد .

ابتداء بداء به معنی

آغاز و شروع .

در لوح طب است :

" اذا شرعت فی الاکل فابتدء باسی الابهی ."

و در لوح به حاجی نصیر است :

" و آنی از فیوضات لاهد ایات خود ممنوع

و ساکن نه " الخ

جمله لا بدایة لا نفع جنس و بدایة با قلب همزه

بداءة بیا مبنی بر فتحه اسم لا و خبرش محذوف مقدر

بمعنی " لا بدایة موجودة لها " است ولی جمله بعلت

کثرت استعمال حال اسم مفرد قدیمه یافت و بحال

جمع " لاهد ایات " بمعنی " قدیمات " استعمال گردید .

در اصطلاحات عرفانی

و فلسفه روحانی اسلامی

ابداع ایجاد امور غیر

مادی و اختراع ایجاد امور مادیه است "

و از مرکز عهد و میثاق است قوله :

" مسلم مدققین مسائل الهیه است که عوالم

### بدع



جسمانی به نهایت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسان  
 نهایت قوس نزول و بدایت قوس صعود است که مقابل  
 مرکز اعلی است دیگر از بدایت تا نهایت قوس صعود  
 مراتب روحانیه است قوس نزول را ابداع خوانند و قوس  
 صعود را اختراع نامند .

بَدِيع - بَدِيع . نو و شگفت که در قرآن  
 و دیگر آثار اسلامیّه و هم در آثار این امر بسیار استعمال  
 شدند و در آثار نقطه البیان است :

" وَلِلّٰهِ بَدِيعَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا كَلِّ  
 الٰى رَبِّكَ يَبْعَثُونَ . . . وَلِلّٰهِ . . . وَ كَانَ اللّٰهُ عَلَىٰ كَلِّ  
 شَيْءٍ شَهِيدًا . . . سُبْحٰنَكَ اَنْتَ مَبْدِعَ السَّمٰوٰتِ وَ  
 الْاَرْضِ . "

و در مناجاتی است :

" لَمْ يَزَلْ يَبْدِعْ مَا يَشَاءُ كَمَا يَشَاءُ وَيَنْزِعُ مَا يَرِيدُ  
 بِمَا يَرِيدُ لَمْ يَكُنْ عِلْمًا اِلَّا اِنْشَاءُكَ وَ لَا سَبَبًا اِخْتِرَاعِكَ اِلَّا  
 اِحْدَاثُكَ يَكُونُ وَ لَمْ يَكُنْ كُلُّ الظُّهُورَاتِ عِنْدَكَ اِلَّا خَلْقٌ  
 سَاكِنٌ اَنْتَ قَدْ اَبْدَعْتَهُ لَا مِنْ شَيْءٍ وَ قَلْتَ لَهُ كُنْ . "

و در کتاب اقدس است قوله :

" تَزَلُ فِي هٰذَا اللّٰوْحِ الْبَدِيعُ " مراد نفس

کتاب اقدس میباشد .

و قوله :

" لِهٰذَا الظُّهُورِ الْعَمْتِنِ الْعَمْتِنِ . " مراد همین  
 ظهور ابهی میباشد .

و قوله :

" قَدْ اِخْتَلَفَ التَّرْتِيبُ بِهٰذَا الْبَدِيعِ الَّذِیْ مَا  
 شَهِدَتْ عَيْنُ الْاِبْدَاعِ شَبِيهَةً . " مراد آئین بهائی است .  
 و در دلائل سبعة است قوله :

" بَدِيعُ اَوَّلِ دَرِيَوْمٍ اَوْ مَوْسَى دَرِيَوْمٍ اَوْ . . .  
 وَ مَنْ ارَادَ اَنْ يَنْظُرَ اِلَى بَدِيعِ الْاَوَّلِ . " الخ  
 و در توقیعی :

" فَهَلْ سَمِعْتَ مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ بَدِيعِ اَدَمَ اِلَى الْاَنِّ " و در لوح به شیخ نجفی است قوله :

" حَضْرَتِ خَاتَمِ رُوحِ مَاسَوَاهِ فِدَاةٍ وَ مِنْ قَبْلِهِ  
 حَضْرَتِ رُوحِ اِلَى الْبَدِيعِ الْاَوَّلِ . " الخ مراد از بدیع  
 اول آدم ابوالبشر است .  
 در لوحی است قوله :

" بِهٖ ثَبِتَ حُكْمَ الْبَدِيعِ وَ اسْتَضَاءَ بِهٖ قُلُوبُ

الْمُؤَحِّدِينَ لَوْلَا هٗ مَا تَمَّتَّ مَرَاتِبُ الْبَدِيعِ فَكَّرُوا لِتَعْرِفُوا

ما رقم من التلم الاعلى . الخ در جواب اعتراض بابیان است که امر و کلام الهی باید بدع باشد چنانچه از نقطه البیان برد و ظهور خود و امر تازه و آثارش را بدع و بدیع میخواند و از یکی از مناجاتهایشان این مضمون منقول است :

" اگر سبقت گیرد فکر هر قلم هر آینه مشرک خواهم بود . و رساله صادره از مقام ابهی در سنین ادرنه در حلّ اعتراضات بابیان بنام (رساله بدیع) معروف است و در آن خصوص در یکی از آثار صادره بعنوان خ آدم چنین مسطور میباشد قوله :

" باید احتیای الهی به سبّیه حق ما بین بریه مشی نمایند . . . کتاب بدیع که از لسان یکی از احبّاء از مصدر وحی نازل شده کتابی است که در ادرنه جواب از اعتراضات میرزا مهدی ازلی بعنوان آقا محمد طلی اصفهانی صدور یافت . و در بیانی دیگر است قوله :

" در کتاب بدیع که به اسم یکی از خدّام از سما مشیت نازل تفکر نمائید کشف بعضی مطالب مقننه در آن الواج منیره من لدی الله مالک البریه

شده . و در بیانی دیگر است قوله :  
" سید محمد ملحد که بعضی از تفصیل احوال آن در قبل بعرض سامی رسانید که چون ابلیس ملحد بر سر هر مرصدی در آن شهر و شهر کبیر معروف، بفسون و فنون، اغوای هر نفس عامل، و در هر محلی بوده هر نسبتی که مردود نزد خلق است و راجع است بنفس آن خبیث و مرشدش نسبت به حق داده و به جهت تزییع امرالله و هتک حرمة الله بآنچه افسادی که توانسته نموده و به جهت شکدی و طلب نان، بعد از آن زن بسرایه فرستادن، و بهر در ظلام ملتجی شدن، ثم جمیع اعمالشان از این کوشش ایمن بوده که وجه معدودی که در هر شهر از دولت میداده اند نصف آن را به اسم خود گذرانیده و بعد از آن بقیه ای که مانده از ساحت اقدس امر شده که رد فرموده اند چه که این وجودات معرضه که داعی انقطاع از دنیا بوده خود را هلاک نموده به جهت حصول این چهار درهم معدود و بعد از آنکه به غایت مقصود خود که دراهم معدوده است رسیدند آن سید ملحد رفته در شهر نزد میرزا مهدی نامی

است عجم که از جانب سفیر عجم قاضی اعجام است در آن ارض، و بقدر قوه همسات و نفحات ناریه در آن دمیده و بعضی اعتراضات و محاربات تلقین او نموده چه از جانب نفس خبیث خود و چه از جانب شجره اعراض، و بعد از آن میرزا مهدی خبیث برداشته این تلقینات مردوده سید محمد و مرشدش را اعتراضاً علی الحق بیکی از احباب که در <sup>تلقین</sup> عرش رحمانی میباشند نوشته و اراده نموده اغوای او را کرده باشد و آن ورقه خبیثه، او را آن شخص که از عباد الله است تلقاً عرش حاضر نموده و جمال امین روح من فی اعراض الظهور له الغدا، از لسان عبد خود که مورد آن ورقه بوده در جواب آن خبیث فقره به فقره اعتراضات او را ذکر فرموده و جواب نازل فرموده اند در این ایام سواد آن کلمات رسیده امر منیع از ساحت جمال بدیع آنکه این فانی یک نسخه آن را به جهت آن حضرت ارسال دارم. الخ

و نیز شهید شهیر آقا بزرگ بن حاجی عبدالعجیب نیشابوری بنام بدیع در الواح و آثار بسیار خواننده شد که نبذه ای از آن ضمن نامه‌های سلطان و رئیس

و سجن مسطور می باشد و تلقیب به این لقب نظریه تشبیه آدم می باشد که قبضه ای از خاک را روح دمیدند .  
قوله :

" واذکر البدیع از خلقناه بدعاً و ارسلناه الی رئیس الظالمین لعمری نفخنا فیه روحاً من امرنا و اظهرناه بالقدرة و الاقتدار و ارسلناه کجبل النار بحیث ما منعه الجنود و لا سطوة الذین کفروا بر رب العالمین لو امرناه انه بنفسه لیقابل من فی السموات و الارضین ."  
و قوله :

" ثم اعلم قد اخذنا قبضة من التراب و عجنناه بمیاء القدرة و الاقتدار و نفخنا فیه روح الامانة و الاطمینان اذا کبرناشده ارسلناه الی رئیس الظالمین بکتاب منیر ."  
و قوله :

" واذکر البدیع از خلقناه بدیعاً ."  
و در چند لوح که در ذیل نامه‌های حیدر و زیارة ثبت است وی را به لقب " فخر الشهداء " نیز زیاده فرمودند قوله :

" ومنهم فخر الشهداء الذي احضرناه لذي  
 الوجه وخلقناه بكلمة من لدنا ثم ارسلناه بكتاب ربك  
 الى الذي اتبع هواه وفضلنا فيه ما تمت به حجة الله  
 عليه وبرزه انه على من في حوله . الخ  
 و مراد از " رئيس الظالمين والذي اتبع هواه " ناصر-  
 الدين شاه ميباشد .

و نيز یکی از اغصان الهی مسمی به بدیع الله خطاب  
 باوست قوله :

" يا بدیع انا نوصیک بالصبر والسکون والامانة"  
 و در لوح به شیخ نجفی نیز ذکر است .

و خط و لغت بدیع در آیام ابهنی خط و لغتی رامیگفتند  
 که میرزا محمد علی غصن اکبر محض ذکر خط و لغت جدید  
 عمومی مسطور در آثار ابتکار کرد و خود بآن لغت و خط  
 مکاتبه نمود و بعضی هم در مکاتیب و آثار خویش منظور  
 داشتند ولی بکار نیفتاد و نشر حاصل نکرد .

و لفظ بدایع جمع بدیعه به معنی شگفتی ها در آثار  
 بسیار ذکر می باشد چنانچه در ایقان است :

" تا قدری بر بدایع امور انبیا . . . اطلاع  
 یابید . " و در خطابه های آثار دوره " مرکز عهد ابهنی

اصطلاح بدایع و صنایع کثرت ذکر دارد .  
 و بدایع الآثار در دو مجلد تألیف میرزا محمود زرقانسی  
 در شرح سفر پراثر مرکز میثاق به اروپا و امریک در تاریخ  
 ۱۳۳۲ هـ ق ۱۹۱۲ م است که در بمبائی بسال  
 ۱۳۱۴ بطبع رسید .

و مجمل بدیعی در وقایع ظهور منیع نام رساله " کوچکی از  
 میرزا یحیی ازل است که حسب خواهش او وارد پراون  
 انگیزی در تاریخ امر باب نوشت .

عربی تن . در لوح طیب  
 است :

### بدن

" اکل القلیل فی

الصباح انه للبدن صباح . "

بر " برو " مصدر عربی به معنی

خلق و آفریدن . در مناجاتی

### براء

و خطابی است :

" الهی الهی قد انشأت بقدرتك خلقاً

جديداً و برأت و احدثت کوراً شديداً . "

برهتة و برهتة صفت مشبهة از آن بمعنی خلق و آفریدگان .

در کتاب اقدس است :

"مخاطباً لبریتی . . . رحمةً من عنده على

البرية"

جمع بُرْتَن به معنی چنگهاو  
چنگالها .

### بَرَاثِن

در صورت زیارت و خطابی برای

عقه پلان خانم که ضمن آن نام ثبت است :

"وانمة تحت برائن السباع"

عربی جمع بُرْجُمَة بندهای

انگشت و استخوانهای ریز

دست و پا .

### بَرَاجِم

در لوح به ناصرالدین شاه است قوله :

"عن براجم المملوك"

نام دختر قدیس و شهید

سیحی که فیما بین ارتودوکسها

مقامی شامخ دارد و در چهارم

کانون اول احتفال و مراسم یادگاری برای اوست و در

کتاب "مفاوضات" ذکر از او میباشد .

### بَرَبَارَة

Barbara

عربی درخش فارس .

در لوحی است :

### بَرَق

"عمرها چون برق میگذرد"

ابهرق درخشید . در سورة القلم :

"طلع و اهرق نوراً عن مشرق الجبین"

و در لوح عقه :

"واشرق و اهرق وسطع و لاح على الآفاق"

عربی به معنی خیر و نعمت

و سعادت و زیادت . مبارك

اسم مفعول به معنی برکت

### بَرَكَة

داده پاک مقدس منزّه .

در قرآن برای تجلیل و تقدیس به کثرت استعمال

گردید قوله :

"وجعلنی مبارکاً اینما كنت"

و قوله :

"الى الارض التي بارکنا فيها"

و قوله :

"شجرة مباركة"

و قوله :

"في البقعة المباركة" و امثالها ولذا مبارك

به معنی سعید و فرخ و خجسته و میمون و مقدس در

ادبیات فارس کثیر الاستعمال گردید و در مقام تجلیل مقدّسین و مهمّین وجود مبارک گفته میشد و در آثار و افواه این امر نیز متداول میباشد چنانکه در القاب ابیہی بعنوان "جمال مبارک" و "طلعت مبارک" و امور منسوبه نیز مانند "حضور مبارک" و غیره استعمال میگردد. در لوح دنیا است :

"درین یوم مبارک خود را از فیوضات فیّاض محروم نمائید"

بایتخت شهیر کشور آلمان  
و مورد خطاب کتاب اقدس:  
"ونسمع حنین"

البرلین ولوانها الیوم علی عزّ مبین"

عرب حجت آشکار و مشهود .  
و لوح برهان به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی

معروف میباشد که در آن مسطور است :

"انصف باللّه بأیّ برهان استدلال عظماء"

الیهود"

و در لوح به شیخ نجفی است :

"و بعد از شهادت بعضی از شهداء لوح برهان از سما امر مالک ادیان نازل هوالمقتدر العظیم الحکیم قد احاطت اریاح البفضاء سفینة البطحاء الخ شعبه ای از آئین هندو که متجاوز از یک صد سال قبل تأسیس شد .

### برهوسماج

Brahmo Sa-maj

در خطابی است :

"حال شما باید با طائفه برهوسماج در کلکته و اطراف ملاقات نمائید زیرا این طائفه به خیال خود مقرّبه جمیع انبیاء هستند حتی در محافل خویش ذکر اسم اعظم مینمایند و پیش خود میگویند که عقاید و تعالیم این امر مبارک اس اساس مذهب ما است باری در مجامع عموم آنان نطقی نمائید و بشارت به ظهور نباء عظیم بدهید"

### برهوت

عرب نام بیابانی بغایست گرم در یمن و در اخبار اسلام جایگاه ارواح ناپاک گفتند .

در لوحی است :

"این انت یا ایّها السّائر فی البلاد ایمن"

انت يا ايها الذّاكر باسمي بين العباد . . . انا حركنا  
ارض البرهوت " الخ

مراد حرکت و هیجان ارواح شریره معارضین میباشد .

شهر معروف ایران بادرحدود

شصت هزار سکنه . در دوره

### بروجرد

ابهی معدودی از بهائیان

در آنجا بودند ولی شهرتش در آثار و افواه بنام جمال -

الدین معروف شد و در دوره مرکز عهد و میثاق عدّه ای

در آنجا بودند و مرکزی گردید و تمام احوال در تاریخ

( ظهور الحق ) ثبت است و آقا جمال مذکور در بروجرد

بکوچه آقا ابوالمجد که در زمان وی به کوچه آقا جمال

و بعد از او بکوچه آقا هاشم معروف شد واقع در محله

صوفیان نزد حاجی میرزا محمود تحصیل میکرد و آخوندی

دیگر آقا اسمعیل نام هم تحصیلش مؤمن به این امر

بود و گویا مجموعاً پنج نفر شدند و دیگری از همدرسانشان

بنام حاجی ملا ابوطالب که باهم دوستی داشتند خبر

به حاجی میرزا محمود داد و او تعقیب کرد و لاجرم

فرار کردند و حاجی میرزا محمود زن آقا اسمعیل راشوهر

داد و از مؤمنین سابقین بروجرد نیز میرزا باقر خان

پسرانش آزموده ها هستند دیگر مشهدی عبدالاحسن

و نیز میرزا حسین نقاش و بالاخره چهار برادر نخست

حاجی سید حسن دیگر حاجی سید علی اکبر و حاجی

سید طلی اصفرو حاجی سید محمد که از دو اخیر خاندانی

نماند دیگر حاجی میرزا حسن و آقا میرزا اسدالله

سالگی و مشهدی حسین و میرزا هادی و آقا سید

ابراهیم ( شهید ) و از بهائیان خارج که در آنجا مقیم

شد هدایت الله خان جورابی اهل جوراب از توابع

ملایر که بالاخره در بروجرد درگذشت .

عربی تاجر امتعه بافتنیها و

چون در ایران مرسوم بود

که برای مزید تعریف اشخاص

نام پیشه و شغل را بر نام شخص میافزودند و والد نقطه

را به عنوان میر سید محمد رضا بزاز شیرازی نوشتند .

فارسی به معنی عظیم در

جسم یا در مقام .

و میرزا بزرگ نوری تاکری

والد ابهی اصل نامش عباس به تفصیل در تاریخ ظهور

الحق ثبت میباشد .

### بزّاز

### بزرگ

### ببرج

فعل ماضی از بزوغ به معنی طلوع - باز اسم فاعل به معنی طالع .

در خطاب به عهه معروف است :

" تَاللهَ الْحَقَّ اِنَّ الشَّمْسَ قَدْ بَزَغَتْ "

عربی دلیری . باسل دلیر در مقاله ستیاح است قوله : " تا حکم فاصلی

### بَسَّالَتْ

حصول یابد و مجتهد باسلی مقاومت تواند "

ذکر خدا برای ادای فریضه عبودیت و تبرک در سر سوره های قرآن است و از

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقامات باب و باب الباب و عبدالبها شروحن بر آن صادر گردید و تفسیری که حضرت عبدالبها نوشتند بطبع نیز رسید و آورده اند که هنگامی که آن مرقوم به معین خطشان بواسطه میرزا مصطفی نراقی به قصر نزد حضرت بها الله رسید و ملاحظه نمودند فرمودند که کوکب لامع است .

### بِسَارَتْ

- عربی شادی . بشیر مبشر مؤده رسان . ابشار استبشار مسرور شدن .

در لوح خطاب به اشرف :

" ثم بشرهم برضوان الله ليكونن من المستبشرين " و بشیر در قرآن وصف حضرت رسول و مبشر در آثار این امر بر همه مظاهر الهیه ذکر گردید . در کتاب ایقان است :

" در آسمان نجسی بر حسب ظاهر پیدا میشود که مبشر است خلق سموات را به ظهور آن نیر اعظم و همچنین در آسمان معنی نجسی ظاهر میشود که مبشر است اهل ارض را بآن فجر اقوم اکرم . . . و همچنین قبل از ظهور جمال محمدی . . . بشارت میدادند بظهور آن شمس هوّیه چهار نفر بودند " الخ و در الواح کلمه مبشر به کثرت و فیره اطلاق بر حضرت نقطه گردید که بشارت من بظهره الله میدادند . در کتاب اقدس است :

" اذكروا ما جرى من قلم مبشري "

و قوله :



" كذلك حکم مہتری الّذی یذکر فی فی  
الّیالی والاسحار "

وقوله :

" و الآخر یوم فیہ بعثنا من بشر النّاس بہذا  
الاسم الّذی بہ قامت الاموات " الخ

و در لوحی است :

" بسم العلوود الّذی جعلہ اللّہ مبشراً لاسمہ  
العزیز الودود " الخ

و لوح بشارات در سنین اخیرا قامت در قصر بہجسی  
صدر یافت :

و در آثار مرکز میثاق نام بشیر الہی تکرار یافت کہ مراد  
میرزا آقا خان شیرزای طقب بہ بشیر السلطان بود کہ  
بارہا ریاست پست در ایالات و ولایات ایران مینمود .

مباشرة پرداختن بہ کاری . در لوح طَبَّ است :  
" لا تبشر الغذا الا بعد الهضم "

و در اسرار الآثار تفصیلی ذکر است .

عربی آب دهن خارج از دهن  
در لوحی است :

### بُصاق

" ثم اشرب مرّة اخرى

من هذا البصاق الاحلی اللّطیف هذا لوح منه یطیر  
الارواح وینجذب افئدة المخلصین ان یا جواد مالک  
الایجاد ینادیک من هذا المنظر المبین . " الخ  
کہ رشحات و فیض روحانی را تشبیه بہ بصاق فرمودند .

عربی دیدہ و بینائی . در لوح  
سلمان است :

### بَصْر

" از خدا بصر

بخواید . . . نزد ہی بصر نقش یوسف و زعب یکسان  
است . "

عربی بہ معنی خبیر و بینا و  
آگاہ و زبیرک و با تأمل است .

### بصیر

و در تاریخ این امر سید

بصیر اعنی ہندی معروف میباشد کہ از دانشمندان و  
پیشقدمان و شهدا<sup>۱</sup> امر بیان بود و در ظہور الحق  
بہ تفصیل آورده شد و در کتاب تنبیه النّاعمین منسوب  
بہ عمہ کہ در ردّ خطاب مشہور مرکز میثاق است نوشتہ  
گردید کہ بہ مخالفت میرزا یحیی ازل برخاست و جمعی  
از بابیہ باو تعلق یافتند و سید اعمای دیگری ہم ذکر  
است کہ در ہر وجود کشتہ شد و حال آنکہ همان سید

بصیر میباشد که در لرستان مقتول گردید و او چنانکه نوشتند آراسته به معارف ظاهریه و باطنیه و از خانواده سید جلال هندی صاحب مقامات عالی بود و در اویش داغدازی خود را منتسب باو میدانند و گفتند در ایام طفولیت آثار عجیبه از سید بظهور رسید ولی در سن هفت سالگی دیدگانش از آبله نابینا گردید و در بیست و یک سالگی به اتفاق جمعی از هندوستان بیرون آمد و در ایران باهر طائفه و سلسله مراوده داشت و از مذاهب مختلفه مطلع بود و بخشش زیاد به فقرا میکرد و چون از اسلافش خبر بود که بزودی در ایران نفوس کاملی ظاهر میشود لذا همی به تفحص بود و به مکه رفت و پس از انجام اعمال حجّ به عتبات عراق آمد و با حاجی سید کاظم ملاق شد و ارادت به او حاصل کرد آنگاه عازم هندوستان گردید و در آن اثناء شنید که شخصی در ایران ظاهر شده و دعوی بابیت مینماید و بی درنگ به ایران آمد و چون شخص باب به مکه بودند باز به عزم مکه روانه شد و در ماه محرم به حضور رسید و با دیده دل دیدنیها دید و به ایمان رسید و عرفان و ایقان کامل یافت و از راه بحر به ایران آمد

و بنوع حکمت در بلدان تبلیغ این امر نمود و جمعی کثیر از مردم عاقل و فاضل را مهتدی ساخت تا آنکه پس از واقعه مازندران به عراق ایران رفته تبلیغ همی کرد و در بروجرد شاهزاده قسّ القلب او را گرفت و چون بسی سخن آور و تند زبان بود حاکم داد زبانش را قطع کردند و به قتل رساندند .

دیگر از مشهورین به عنوان بصیر ابابصیر زنجانی جداگانه ثبت گردید .

بصار تخلص میرزا باقر عطار رشتی شاعر بود که بالاخره اعمی شده بدین نام لقب یافت و خانواده بصّاری از او برجای ماند .

عربی پاره ای از گوشت . در

لوح به شیخ باقر مجتهد

اصفهانى است :

### بِضْعَةٌ

" قد قطعت بضعة الرسول " یعنی پاره ای از

گوشت بدن پیغمبر را کندی که قتل و ذبح سیدین حسنین

اصفهانى را بان تشبیه و تمثیل فرمودند .

بِطَاءٌ - بِطُوٌّ کندی و پس

أفت و سُستی . در رساله

### بِطَاءٌ

مدنیّه است :

" و به بطالت و بطائت ایام گذراند " که مصدر  
بطائت به موافقت بطالت استعمال گردید .

مصدر عربی به معنی بیکاری .  
در کتاب اقدس است :

### بَطَالَةٌ

" لا تضيعوا اوقاتكم

بالبطالة والكسالة "

عربی به معنی زمین پهنساور  
وسیل گاه از ریگ و سنگریزه  
لقب و نام مکه شد چنانچه

### بَطْحَاءٌ

بثرب نام مدینه گردید . در مناجاتی و لوحی است :

" ای رب صلّ علی سید بثر و البطحاء "

و در خطاب به شیخ محمد باقر اصفهانی :

" قد احاطت اریاح البفضاء سفینة البطحاء "

که مراد پیمبر عربی و دین اسلام میباشد .

نام یونانی الاصل معرب

برای رئیس کلّ اساقفیه

سیحی . بطارقه جمع .

### بَطْرِيقٌ

در لوح به فارس سیحی است :

" قل یا معشر البطارقه قد اتی ما وعدتم به فی

الالواح "

مصدر عربی به معنی شدت

و جرأت و هجوم به غضب .

در لوح به ناصرالدین شاه

### بَطْشٌ

است :

" به بطش یسیر از خیر کثیر گذشتند " الخ

بر انگیختن . زنده کردن .

بیدار کردن . فرستادن .

در لوحی است :

### بَعَثَ - بَعَثَةٌ

### ابْنِعَاتٌ

" و اینکه از بعثت ( زنده کردن ) سوال

نمودید "

در لوح به نصیر :

" الهی فابتعث ( برانگیزان ) "

در لوح رئیس :

" سوف یبعث الله ( بر میانگیزاند ) من الطوک

من یعین اولیائه "

و قوله :

" والنفس التي هی المقصود انها یبعث ( بر

انگیخته میشود ) من كلمة الله  
و قوله :

" لما خرجت عن الجسد يبعثها الله (اورا خدا  
برانگیزاند ) على احسن صورة "

عربى مرغكى است . در ضمن  
مناجاتى و خطابى است :

### بُعَاث

" آيِن حَضِيض

الادنى من الارج الاعلى و آيِن البعاث من النسر  
الطائر فى الارج الاسمى "

عربى ناگهانى . در مقاله  
سَيَاح در واقعه سلطان -  
الشهداء و محبوب الشهداء

### بَعْنَةٌ

به اصفهان قوله :

" بَعْنَةٌ جمعى به خانه حضرت ريختند الخ

در آثار و افواه اين امر بنام  
دارالسلام مذکور و مشهور  
است و در كتاب ايقان چنين

### بَعْدَاد

مستور میباشد :

" شايد به رشحى از انهار بيزوال حضرت

ذى الجلال كه در دار السلام بغداد جارى شده فائز  
شوند "

و قوله :

" جميع امور واقعه در اين ظهور را از كلى و  
جزئى در آيات او ظاهر و مكشوف ادراك مينمايد حتى  
خروج مظاهر اسما و صفات را از اوطان . . . و سكون  
و استقرار مظهر كليه در ارض معلوم مخصوصاً . . . قال  
و قوله الحق والله يدعوا الى دار السلام و يهدى من  
يشاء الى صراط مستقيم الخ

استدلال بآيات قرآن بر استقرارشان در بغداد میباشد  
و مقام به غایت ارجمند بغداد درين امر در تاريخ  
مشروحاً مفصلاً ثبت و در آثار و الواح مشهور است كه  
به عنوان امّ العراق و لقب تجليلى مدينة الله ذكر يافت  
و مقام بيت اعظم و رتبه آن شهر مخصوصاً از صورت زيارت  
صادره و سورة الحج و غيرها توان بين برد و شمسماي  
ذيل لغت ( بى ت ) ذكر است .

و در لوحى است :

" بگوای مردم عمر چون برق ميگذرد و بساطهاى

آمال و مال عنقریب پيچيده میشود سر از نوم غفلت

بردارید و متوکلّاً علی الله برصراط مستقیم امرالله  
 ثابت شوید و مدار السلام رحمت و عنایت او که محلّ  
 امن جاودانی و مقام محمود ربّانی است وارد گردید در  
 ظاهر ارض دار السلام ارض جلوس آن نیر اعظم در  
 باطن امر محکم اقوم باری اگر شرح این مقام کریم داده  
 شود امکان را طاقت استماع نه و نفوس و عقول را طاقت  
 حمل نه حال ملتفت شوید که اراضی را که لسان غیب  
 بذاته امر با و نموده و همه موجودات را به او دعوت  
 نموده تکبر منماید و این امر باین صریحی که گویا اصح  
 از آن در کتاب نازل نشده در این مدت ادراک ننمودند  
 دارالسلام را هفتاد معنی است و کلّ در مدینه الهیه  
 جمع شده کذلک ذکر الله فی الكتاب حکم تلك الارض رغماً  
 لانف الذين هم كفروا و اعرضوا و كانوا من الذين هم  
 بعروة الله لا يتمسكون و فی سبل النفس بغیر رضی الله  
 یسلکون

و اشاره به حملات مسلمانان و اعمال و تعرضات باینان  
 در ضمن مناجاتی است قوله :

" للحقّ القیوم فسبحانک اللهم یا الهی انک  
 لتعلم بانّ العباد کلّهم اتفقوا علی ذلّتی و انت ایدیتهم

علی ما یریدون و کلّ الرقاب اجتمعوا علی خروجی و انت  
 قدرتهم علی ما یحبّون فک الحمد یا الهی بما هنم  
 كانوا ان یفعلون لانّ کل ما فعلوا ما کان الاّ من فعلک  
 و کلّ ما عطوا لم یکن الاّ بامرک فسبحانک یا الهی  
 اتبعد من ابعده کلّ العباد او تطرد من اطردوه عن  
 کلّ البلاد

و قوله :

" هذا کتاب من هذا العبد الی الذین هم  
 آمنوا بالله و آیاته و كانوا من الذین هم بآیات الله  
 لمهتدین . . . و قد حضر بین یدینا لوح من احد  
 و اشتکی فیہ عن هذا العبد فی سرّ الکلمات بعد الذی  
 آویناه فی شاطی القرب و جعلناه من الذین كانوا بآیات  
 ربّهم لموقنین . . . فی اول القول فاعلم بانّ هذه الکلمة  
 منّا و لکن ما اطلقناها علیکم اجمعین و ما اردنا الاّ الذین  
 هم یدعون حبّ الله ثم یرمونه لشبهات مبین . . . و هم  
 اعرضوا عن کلّ ذلک کانّهم ما سمعوا حرّفاً من الکتاب  
 ثم اتبعوا کلّ ما امرهم انفسهم و کان الله علی ذلک علیهم  
 و شهید و کلّ یفعلون ما ینسبون الناس الینا كما انت  
 سمعت ذلک فی مواقع عديدة ان لن تنساه و یرجع

ضَّرَهُ إِلَى أَصْلِ الشَّجَرَةِ إِنْ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قُلْ يَا  
مَلَائِكَةُ الْبَيْتِ إِنَّمَا تَشْهَدُونَ كَيْفَ اجْتَمَعُوا عَلَى كَلَابِ الْأَرْضِ  
وَمَعَ كُلِّ ذَلِكَ هَلْ يَلِيقُ لِلَّذِينَ يَدْعُونَ الْحَبَّ بِهَانَ  
يَعِينُوهُمْ فِي مَا أَرَادُوا \* الْخ

و اشاره به عظمت آن حضرت و احوال ایام صفر سن  
غصن اعظم در سفرنامه بدایع الآثار است :

" از جمله ذکر کیوان سیرا را میفرمودند که به  
واسطه میرزا محیط میخواست در خفا نصف شب به  
حضور مبارک مشرف شود چون این استدعای شاهزاده از  
روی تفتن بود نه تبصر و تدین لهذا جواب فرمودند که  
من در سفر کردستان غزلی نوشته ام که دو بیت آن این  
است :

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا

در نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره این است گر وصل بها داری طلب

در نباشی مرد این ره دور شو ز حمت میار

اگر باین شرایط میآید بسیار خوب و آلا . میرزا

محیط این بیان مبارک را بعینه برای او حکایت کرد

چنان خائف شد که جرأت تشرف ننمود طولی نکشید

که خبر فوتش رسید و بواسطه محرقه شدید دنیار  
وداع نمود . . . من عربی را تحصیل نکردم و تقی طفل  
بودم کتابی از مناجاتهای حضرت باب را به خط جمال  
مبارک داشتم و خیلی خواندن آن را شائق بودم شبها  
که بیدار میشدم بر میخواستم میخواندم و از شدت طلب  
و اشتیاق میگریستم تا آنکه دیدم عربی را خوب میفهمم  
دوستان قدیم بخوبی میدانند که من تحصیل نکرده ام  
اما گفتن عربی را از فصحای عرب بهتر میدانم . . . من  
در همین مدرسه ای داخل نشدم معهذا در ایام  
طفولیت وقتی در بغداد برای جمعی صحبت میکردم  
بر حسب استعداد آنها بفته دیدم والی پیدا شد  
فورا ملاحظه نمودم آن صحبتها بکار والی نمیخورد بلا  
مقدمه این آیه را خواندم که " از قال موسی رب ارنی  
انظر الیک " اگر لقای الهی در این عالم محال  
بود حضرت موسی سوال از امر محال نمینمودند پس  
از این آیه معلوم است که لقای الهی درین دنیا  
ممکن است و بعد نظر به استعداد سائرین گفتیم " ان  
الکلم علیہ السلام لما شرب صہبا " محبة الله و سماع  
نداء الله و انجذب بنفحات الله نس ما فی الدنيا

ورأى نفسه فى الجنة المأوى هى مقام المشاهدة و  
اللقاء لذا قال موسى رب ارنى انظر اليك مختصر والى  
ايستاده خوب گوش داد پس از آن ما را دعوت به منزل  
خود نمود بعضى از حاضرین چون مدعى علم بودند  
مکدر شدند و چنان به حقد و حسد آمدند که وصف  
ندارد "

عربى کينه و دشمنى سخت .  
در لوحى از حضرت بهاءالله  
است قوله :

### بَغْضَاء

"جسد منير مرا در هوا آویختند و به رصاص  
غلّ و بغضا مجروح ساختند ( مراد جسد حضرت نقطه  
است ) ... و جمال علّی اعلی را مرّة آخری در هوا  
بغضا معلق سازید " الخ يعنى معاندت و ظلم بر  
ایشان در معنى ستم و جور بر حضرت نقطه میباشد .

عربى به معنى فساد و ستم  
و جنایت و عصیان و طغیان و  
خروج بر امام .

### بَغْيٌ

در لوح رئيس است :  
" هل الفرعون استطاع ان يمنع من سلطانه

از بغى فى الارض و كان من الظالمين "  
و در لوحى ديگر :

" از كان بيت المحبوب محاطاً بجنود البغى  
و الفحشاء " مراد خانه مسكونه ابهى در ادرنه است  
که به حکم دولت عبدالعزیز عثمانى مأمورین محاصره کرده  
بودند تا ایشان را به فلسطين تبعید کنند .  
و در لوح به اشرف است :

" و بغوا على الله على شأن قاموا على الاعراض  
فى مقابلة الوجه "  
و در لوح رئيس است :

" بكم ينغى ان تفتخر الارض على السماء " سزد  
که بشما زمین بر آسمان افتخار کند .

عربى به معنى مطلوب و مرغوب  
در مناجاتی است :

### بُغْيَةٌ

" یا مقصودى و معبودى

و املی و بُغيتى و منای "  
و در خطابهى است :

" هذا منتهى آمالى و غاية بغيتى "

## بَقَاء

مصدر عربی به معنی مکث و خلود  
و دوام . در لوح به حاجی  
محمد اسمعیل ذبیح کاشانی

و هم‌رهان است :

" یا اَطیار البقاء مُنِعْتُمْ عن الا وکار فی سبیل  
رَبِّکُم المختار "

لوح البقاء - قوله :

" هذا لوح البقاء من لدى البهاء الى الذي  
فاز بعرفان الله " الخ

وحرف البقاء - لقب روحانی حاجی مهزنا موسی  
جواهری در بغداد بود .

وبقاء ذاتی وزمانی - در لوح خطاب به عبدالوهاب  
است قوله :

" این بقا بقا زمانی است نه بقا ذاتی  
چه که مسبوق است بعلت وبقا ذاتی غیر مسبوق  
و آن مخصوص است به حق جلّ جلاله " الخ

و مدینه بقا امر بهائی و ملکوت ابهی است . در لوح  
طبّ است قوله :

" الیوم دوام محبوب و مطلوب است یکسی

حکمت و بیان و ثانی الاستقامة علی امر ربکم الرحمن هر  
نفس به این دو امر فائز شد عند الله از اهل مدینه بقا  
محسوب و مذکور "

بقرة عربی گاو . و سورة البقر

دومین سور قرآن به مناسبت

## بَقْر

ذکر قصه گاو در بنی اسرائیل

به این نام مستی گردید و از مقام باب اعظم در اوائیل

اظهار مقامشان دو مجلد عربی در شرح تأویلی دو جزه

از آن سوره صدور یافت و مجلد دوم را سارقی در سفر

مکه با کتبی دیگر ربود و نسخه ای از آن بدست نیست

و از مجلد اول نسخ خطی بسیار میباشد آغازش قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي

تجلّى للممکنات بطراز النّقطة المنفصلة عن لجة الابداع

... بیدی عبدك هذا بعد ذکر العین واللام والیا

محمد ( علی محمد ) ... الهم لتعلم فی يوم الّذی

اردت انشاء ذلك الكتاب قد رأيت فی ليلتها بانّ

ارض المقدّسة قد صارت ذرّة ذرّة و رفعت فی الهواء

حتّى جاءت کلّها تلقا بيتی ثمّ استقامت ثم جاء خبر

فوت الجليل والعالم الخليل معلّى رحمة الله علیه



من هنا لك ( فوت حاجی سید کاظم رشتی در کربلا )  
 وقد اخبرت بعض الناس قبل بنومي " الخ  
 وعلیهذا عزم تدوین کتاب مذکور در شهر ذیقعدہ  
 سال ۱۲۵۹ هـ ق مقارن رحلت سید رشتی و در روزی  
 شد که شب دوشینش روپای مرموز مدل بر فوت سید  
 و تحلیل مرکز علمیه اش در کربلا و انتقال آن به شیراز  
 مشرق انوار خود را مشاهده کردند و لاجرم شروع به  
 افادات علمیه به عنوان تفسیر مذکور نمودند و در آخر  
 آن کتاب چنین مسطور :

" والی هنا قد اخذت القلم عن الجریان باذن  
 الرحمن ولقد فرغت من ابداعها فی تفسیر جزء تام من  
 اول الکتاب فی شهر ذیحجة الحرام متوالیا فی سنة  
 ۱۲۶۰ "

پس مدت تدوین جزء اول کتاب زیاده از یک سال شد  
 و هشت ماه بعد از ابلاغ دعوت به جناب ملاحسین  
 بشرویه و آغاز شرح سوره یوسف به پایان رسید و در آن  
 شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ تمامت آن مجلد مهیا  
 نبود و شاید مراد حاجی میرزا حاجی کاشانی مورخ نخست  
 این امر که نوشت در آن شب بر طاقچه حاضر بود و ملا

حسین مطالعه نموده چنین و چنان در خصوص آن مذاکره  
 داشت همان مقدار صادره حاضره از کتاب باشد .  
 و راجع بآن در صحیفه العدل چنین مسطور است قوله :  
 " و هر کس از اولی الالباب که شرح بقصره و  
 صحائف و جواب و سؤالیهای اهل علم را مشاهده نمود  
 یقین بآنچه اشاره شده نمود "

و در کتاب شرح کوثر چنین مسطور است قوله :

" لانّ علی هذا المنهج البديع والقسطاس  
 التام المنيع لم ينطق به احمد ولا كاظم من بعد ولا  
 يعدل به ما فسرت فی شرح البقره من اولی الفطرة "  
 و در محلی از تفسیر مذکور سوره بقره است قوله :

" قال الامام موسى بن جعفر (ع) حين سألته  
 عن الاسم الاعظم قال اربعة احرف الاول كلمة لا اله الا  
 الله والثاني محمد رسول الله والثالث نحن والرابع  
 شيعتنا وقوله الالف حرف محمد وهو ولاية الله تعالى  
 واللام حرف علي والميم حرف فاطمه وان الله قد  
 ابدع اللام والميم بامرہ فعند الاجتماع هي كلمة كن  
 وبامرہ قامت السموات والارض ولذا قد كان المقدان  
 في الحرفين الآخرين وليس للالف مدّ لانه مظهر

الولاية عن الله سبحانه وهذه كلمة التوحيد  
و در بیان آیه " ان الله يأمرکم ان تذبحوا بقرة " مذکور  
است قوله :

" كل ما سواه آية الاحدية ومظاهرها فى  
الاشياء لدى المعبودية كانت بقرة وامر الله بذبحها  
لان ما سوى آل الله قد كانوا بقرة ومنها الاشارات  
والسبحات والتهنئات والحدودات وما سوى نفس  
الاحدية ومظاهرها هى نفس البقرة "

وعين البقر - نام چاهى در شهرستان عكا است كه  
در احاديث نبويه مسلمان مذکور و در بعضى آثار ايرين  
امر منقول ميباشد .

أبقراط اعظم اطباء قديم  
ويونانى به چهار قرن قبل  
از ميلاد مسيح مزيست . در

بِقْرَاط

لوح حکماست :

" ان بقرات الطبيب كان من كبار الفلاسفة  
واعترف بالله وسلطانه " الخ

عربى قطعه بوضع مخصوصى  
از زمين . در قرآن است :

بِقْعَه - بَقِيع

" فلما اتىها نودى من شاطئ الوادى الايمن  
فى البقعة المباركة من الشجرة ان يا موسى  
وبابن مناسبت وصف به مباركه در بقاع مقدسه استعمال  
ميشود .

در كتاب اقدس است :

" ليصرفوها فى البقاع المرتفعة فى هذا الامر  
و در لوح رئيس است :

" وفى هذه البقعة المباركة "

و در لوح به اشرف است :

" قل يا ملاء البيان انا اختصناكم لعرفان  
نفسنا بين العالمين وقربنا كم الى شاطئ الايمن عن  
يمين بقعة الفردوس المقام الذى فيه تنطق النار على  
كل الالحان بانة لا اله الا انا العلى العظيم  
كه مراد ادرته است .

و نام بقعه نورا در لوحى است قوله :

" نار الله كه از يمين بقعه نورا مرتفع است "

و كذلك بقعة الحمرا در كتاب اقدس است قوله :

" توجهوا يا قوم بوجوه بيضا و قلوب نورا الى

البقعة المباركة الحمرا التى فيها تنادى سودة

المنتهى انه لا اله الا انا المهيمن القيوم  
و در لوحى است قوله :

"الذى جعلنى مسجوناً فى هذه الارض التى  
سميت بالبقعة الحمراء فى كتاب الاسماء وبالسجن الاعظم  
فى لوح كريم"  
و نیز بقعة البيضاء قوله :

"كذلك نطق بحر البيان من لدى الرحمن فى  
مدينة عكا التى سميت من قبل بالبقعة البيضاء" الخ  
همه مراد ارض عكا مىباشد كه منوره گهای سرخ محمر  
وهم از مركز قضا و بلاياست و نیز بقعة الحمراء نام تلبسى  
پراز گل در خارج عكا شد و در بيانى از مركز عهد  
است :

"جای خیمه بها بود كه در دنیا و حتى در امریکا  
هم مانند ندارد"  
و قوله :

"و فى كتاب محبى الدين ان هذه الارض -  
المقدسة . . . هى البقعة البيضاء" الخ  
و بقعة الخضراء نام مقبره سلسبيل يزد را حضرت بها الله  
فرمودند .

بقيع - زمين وسيع با انواع اشجار .  
در خطاب معروف به عمه است :

"اوشفيك و يرويك السم النقيع و سراب البقيع  
عن الداء الشديد و العطش فى قفر بعيد"  
و ممكن است بقيع در اينجا همان استعمال عرفى مأخوذ  
از "سراب بقية يحسه الظمان ما" مذکور در قرآن  
باشد كه ذيل نام بقعه ذكر مىباشد .

بقية  
بقية عربى به معنى برجای  
مانده و در قرآن  
بقية الله - بقية السيف  
در ضمن نقل نصايح و گفتگوى  
شعيب با قومش است قوله :

"ويا قوم اوفوا الكيل و الميزان بالقسط ولا تبخسوا  
الناس اشياءهم ولا تعثوا فى الارض مفسدين بقية الله  
خير لكم ان كنتم مؤمنين"

و مفسرين غالباً چنین تفسير کردند همان مقدار برجا مانده  
از تمام و كمال دادن اشياء به صاحبانش برای شما بهتر از  
كم دادن مىباشد و برخى به اين معنى گرفتند كه فرمان  
بردن از خدا و امید پاداش او و حالت نيكى كه در شما  
ميانند خوب و پايدارتر از مال حلال است و توان به معنى

آنچه از امور الهی از ذکر خیر و حسن صیت و اعمال  
طیبه و جزا حسنه تعبیر کرد چنانچه بهمین معنی در  
آیه دیگر است قوله :

" فلو لا كان من القرون من قبلكم أولو بقية  
ينهون عن الفساد في الارض "

و قوله :

" والباقيات الصالحات خير عند ربك ثواباً  
وخيراً ملاً "

چه باقیه همان بقیه است .  
و قوله :

" بقية مما ترك آل موسى وآل هارون "

در صورتی که مراد امور متبرکه مقدسه مادیه باشد نیگز  
همان اعتبار شوون روحانیه ملحوظ است و در تأویلات  
روحانیه شیعیان مراد از بقیه الله مرکز امانت الهیه  
و ولایت گرفتند و حدیثی در وصف ائمه منقول است :  
" انتم بقية الله في عباده " ولذا بقية الله  
از القاب امام دوازدهم اثنا عشریه قرار گرفت و در آثار  
اولیه نقطه البیان آمده تکرر ذکر یافت قوله :  
" اننى انا عبد من بقية الله " الخ

و در صحیفه بین الحرمین است قوله :

" ان اسمعوا حکم بقية الله " الخ

و در صحیفه مخزونه است قوله :

" ولقد اخرجها بقية الله صاحب الزمان علیه

السلام الى بابہ الذکر " الخ

و قوله :

" قل لو كان من عند غير بقية الله ينزل لاستطاعوا

ان يأتوا بمثله . . . تلك الآيات حجة من بقية الله . . .

قل يا ايها الملا لقد جائكم ذكر من بقية الله " الخ

و بهمین اعتبار است که اصحاب قلعه طبرس مازندران

در الواح و آثار و افواه اصحاب اولین به عنوان " بقية

آل الله " مذکور بودند از آن جمله لوحی به میرزا

ابوطالب شهیرزادی از بقية السيف اصحاب قلعه

است قوله :

" بسم الله العلى العظيم ان يا بقية آلى اسمع

ندائى عن شطر عرشى لتجذبك نفحات الرحمن السى

مقام كان عن عرفان العالمين مرفوعا فطوبى لك بما

اخذتك نفحات الروح فى ايامه و حضرت بين يدى

الحبيب الذى استشهد فى سنهلى واستعرج السى

سرادق القدس مقرّ الذی کان عن انظر المشرکین مستورا  
 وانا کنا معک فی اضطرابک واطمینانک وقد محونا  
 الاضطراب واثبتنا الاطمینان فی لوح کان فی کسف  
 الحفظ محفوظا . . . ان یا بقیة آل الله تالله قد ورد علی  
 الحبيب مالا ورد علی احد لانه شرب كأس البلاء من  
 الاحباء والاعداء انک اطلعت ببعضها وورد علیه من  
 الذین کانوا فی حوله ولكن الله عفی عنهم بما استشهدوا فی  
 سبيله وزینهم بطراز الفجران وانه کان عطوفاً غفورا ولكن  
 ورد علی محبوبه فی تلك الايام مالا ورد علیه ولا علی  
 احد من قبل " الخ

مراد از حبيب قدوس واز احبائى که بلايا بر او وارد کردند  
 عده ای از متزلزلین و خائفین و مستضعفین و منحرفین  
 اصحاب قلعه است و میتوان گفت مراد از بقیة الله در آثار  
 اولیه نقطه البیان همان مقام امامت و مهدویت موعود  
 منتظره سرّیه بود که در ایام بابیت او را موافقت و تأیید  
 مینمود و همین که دعوت قائمیت فرمودند در آن حضرت  
 قرار گرفت و توان هم گفت که مراد همان مقام منن  
 بظهره الله است که چند سالی بعد از آن در کتاب بیان  
 و غیره تأسیس و تبشیر فرمودند چه هر دو مقام فی الحقیقه

یکی میباشند .

و نیز کلمه بقیة السیف به معنی برجای مانده از قتال  
 و جهاد از اصحاب قلاع بابیان که غالباً کشته شدند  
 و در آثار و افواه معروفند .

### بُکْرَة

عربی به معنی صباح . بکر  
 جمع . ابکار جمع الجمع .  
 در کتاب اقدس :

" فی البُکُورِ وَالْآصَالِ "

و قوله :

" لَانکُم ما عرفتم الذی دعوتموه فی العشیّ  
 والاشراق و فی کلّ اصیل و بُکور " ممکن است بکور مصدر  
 به معنی دخول در صبح باشد چنانچه در قرآن قوله :  
 " فی العشیّ والابکار " که در مقابل که نام  
 وقت است ابکار مصدری آورده شد .

و در ضمن خطابی به محفل روحانی مشهد و مناجاتی  
 است :

" والالفة مع احبائك عشیّاً واهکاراً "

### بَلال

در ضمن نام حبشه ذکر  
 است .

### بِلاْمُفِيلِد

Lady Blomfield

لیدی بلامفیلد خانم بهائیه

انگیزی که ضمن نام اروپا

ذکر است و او را مرکز عهد

ابهی ستاره خانم نام فرمودند و هنگام وصول خبر

صعودشان باتفاق شوقی ربّانی مقام ولّی امرالله که به

غایت محزون بودند به حیفا رفت و شرح مشهور راجع به صعود

رادرانجانوشت و کتاب بنام "شاهراه ممتاز" The Chosen

Highway تألیف وی که غالباً شرح سفر مرکز عهد در اروپا

است بدست میباشد و بالاخره در هشتاد سالگی

در آخرین روز از سال ۱۹۳۹ میلادی در گذشت .

لهجه عربی بلشویک است .

### بُلْشَفِیک

در خطابی مورخ ۱۹ ذیقعد

۱۳۳۸ قوله :

" حکومت اگر از بلشفیک رخنه نیابد قوت

یابد ."

بلعام بن باعورا عالم بزرگ

دینی معاصر باموس و بیوشع

که باتباع هوای نفس مخالف

با مرکز هدی شده هلاک گردید قصه اش در تورات

### بَلْعَم

ثبت است و در آثار کثیره این امر ذکر بلعم بر سبیل

تشبیه و استعاره در خصوص برخی از این قبیل استعمال

گردید .

در لوحی که شرح احوال میرزا یحیی را داده اند قوله :

" قل انا خلقنا البلعام من قبل بقبضة من

الطین ثم البسناه قميص الاسماء الخ

کشور معروف در اروپا در

آثار بسیار ذکر شده از آنجمله

در خطابی است :

### بُلْغَار

" نور به بلغارده روح به سقلاب بخش "

و در خطاب وصایای عهد است :

" و از خطه بلغار در نهایت مظلومیت به سجن

اعظم ارسال گشت " که به سوق بیان مرتبط به آستان

ادرنه میباشد .

و نیز در خطابی دیگر است :

" در بلغار و سقلاب آثار ظهورش نمودار

گردید " و بلغار به فارسی چرم معروفی است .

عربی لیلۃ بلعما شب ماه

تمام نور . در لوحی است :

### بَلْمَاء

" قد حضر العبد الحاضر بكتابتك في ليلة  
بَلْمَاء "

تَبَلَّجْ به معنی طلوع و ظهور .  
در خطاب معروف عمه قوله :  
" وتَبَلَّجْ تباشیر "

بَلُوج

الْبَصِيح

و در حق زین المقربین :

" رَبِّ أَنَّهُ سَمِعَ نَدَائِكَ عِنْدَ تَبَلَّجِ صَبْحِ  
أَحَدِيَّتِكَ "

نام قومی اهل بلوچستان  
معروف و محمد خان بلوچ  
حکمران در آنان بود و به

بَلُوج

خانه شان این امر رسید و او شش بار به ارض عکا وارد  
و به حضور در محضر ابهی فائز گردید .

بَلُّور عربی نوعی از شیشه  
سفید صاف معروف .

بَلُّور

در کتاب اقدس است ؛

" قد حکم الله دفن الاموات في البلور "

~~~~~

مصدر عربی به معنی رسیدن .
در لوح رئیس است :

بَلُوغ

" بلغت ذروة العلم "

و در قرآن به معنی وصول در سن به مقام رشد و تکالیف
دین استعمال شد قوله :

" حتى اذا بلغ الاطفال منكم الحلم "

وقوله :

" لما بلغ اشده "

و از اینجا بلوغ در اصطلاح اسلامی باین معنی قرار
گرفت و آن را با فتاوی مختلف از مراکز افتاء غالباً در ذکور
۱۵ و در انات ۹ قرار دادند .

و در کتاب بیان در باب ۱۸ واحد ۸ چنین مسطور
است قوله :

" وقبل از بلوغ بعدد اسم هو حکم بر مؤمن
و مؤمنه نبوده "

و در کتاب اقدس است قوله :

" قد فرض عليكم الصلوة والصوم من اول البلوغ "

و در رساله سوال و جواب حد آن را مطلقاً سن ۱۵
مقرر کردند و علماء طبیعت بلوغ را دو نوع گفتند طبیعی

وعقلی و اول قبل از دوم تحقق مییابد .
و نیز در کتاب اقدس است :

" انا جعلنا الامرين علامتين لبلوغ العالم "

مفاد آنکه جامعه انسانی بلکه عالم هستی مانند آن که افراد ذی حیات در مقامی از سن به رشد و بلوغ میرسند در حدی از ادوار و اکوار به مقام رشد و بلوغ خود خواهند رسید و در ضمن لغت (ام ل) زکری است و اصطلاح تبلیغ و مبلغ و مبلغین در الواح و آثار و افواه راجع به ابلاغ این امر به انام بسیار است .

در لوح به نصیر است قوله :

" بلّغ امر مولاك الى من هناك "

و در لوح رئیس خطاب به ذبیح است :

" نسأل الله ان يوفقك على حبه ورضاه و

يوثدك على تبليغ امره و يجعلك من الناصرين "

و در اثری از خادم مورخ ۹۹ هـ ق خطاب به آقا جمال هروجرودی است :

" و اینکه در باره حرکت بدیاری بکر مرقوم

فرموده بودی باسی نیست و لکن در جمیع احوال فرمودند به صمت متمسک باشند لثلاً یظهر ما یکدر الیوم او برتفع

القوضاء این اراضی و اطراف آن تبلیغ منع شده منعاً عظیماً فی الكتاب و آن اراضی هم از اطراف محسوب است " انتهى

و کیفیت ابلاغ کامل این امر و امر تبلیغ ضمن لغت (س ج ن) ثبت میباشد .

و تأسیس کلاس درس تبلیغ بهائی در طهران بواسطه حاجی صدر همدانی که بعداً میرزا نعیم سدهی آنرا اداره نمود در تاریخ ثبت و نیز ضمن (س ج ن) شمه ای ذکر است .

و شهرت نام حاجی مبلغ برای حاجی محمد ابراهیم یزدی ضمن شرح نام ابراهیم درج میباشد .

بلاء عربی مصیبت وهم و غم .

بلا یا جمع . در لوح طب

است :

" بهما يحدث بلاء ادهم "

و در کلمات مکنونه است :

" المحب الصادق يرجوا البلاء كرجاء العاصي "

الى المغفرة والمذنب الى الرحمة "

و نیز در لوح طب :

بَلَاءٌ

" فاتها بلیة للبریة "

و در لوح رئیس :

" قل البلیایا دهن لهذا المصباح و بها یزاد "

نوره ان کنتم من العارفین "

بلا نیز مصدر عربی به معنی کهنه و فرسوده شدن .

بَلَى یَبْلَى ماضی و مضارع - در کلمات مکتونه است :

" انت قمیصی و قمیصی لا یبلی "

ابولونیوس حکیم شهید

رومی در فلسفه طبیعی که

۳۷ مجلد در آن فن نوشت

و مؤلفاتش تاکنون بنوع اعیان و خود بنوع جلالت قدر

مذکور است .

در لوح بسیط الحقیقه است :

" و بعد از او (ادریس - هرمس) بلینوس

از الواح هرسیه استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده اند "

شهر معروف در خطه

کرمان . تنی چند از بهائیان

مقیم آنجا بودند و لذا در

آثار مذکور آمد خطابی " در ہم به خدایار علیه بها الله

بلینوس

Pliny

بم

الابهی " است .

بمبئی

بمبای شهر بندری معظم

و ولایتش در هند که مذکور

در الواح و آثار و مسطور مفصل

در تاریخ میباشد از آن جمله خطابی به حاجی میرزا

محمد تقی طبسی یزدی که در آن کشور تجارت میکرد میباشد

قوله :

" ای ثابت بر پیمان مکتوبی که به جناب منشاری

مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید در خصوص قبرستان

مرقوم نموده بودید که حکومت محل مخصوص تعیین نموده

و دیوار کشیده و دروازه گذاشته و از نهدن نمودن در آنجا

داده نوشته ای مرقوم نمائید از طرف جمعیت احبای به

حکومت اظهار ممنونیت از این همت نمائید و تقدیر

فرمائید و بنگارید که ما به نصوص قاطعه مبارک در هر مملکت

که هستیم باید به حکومت آن سامان در کمال صداقت

و خیر خواهی روش و حرکت نمائیم لهذا وظیفه ذمت

دانستیم که بیان ممنونیت خود را بنمائیم و ما از دولت

فخیمه نهایت رضایت را داشته و داریم و امید داریم که

صداقت و امانت و خیر خواهی ما ظاهر و آشکار گردد الخ

بناب

معموره معروف در آذربایجان
 که در ایام ابهی مجمع
 بهائی داشت و در آثار
 مذکور گردید از آن جمله میرزا غلامحسین طبیب مذکور
 و مخاطب در الواح بسیار شدند .

بندر

لنگرگاه کشتی و شهر ساحلی .
 و از بندرهای مشهور ایران
 بندر پهلوی در ساحل
 بحر خزر که نام سابقش انزلی بود و در ضمن آن نام
 ثبت است و معدودی از بهائیان در آنجا میزیستند و
 در این عصر بنام بندر پهلوی مستی و معروف و جمعیت
 سکنه اش را متقارب سی و پنجهزار بشمار آوردند و عده
 بهائیان آنجا قلیل و محفل روحانی دارند و غالباً از اهل
 آنجا نیستند .

دیگر بوشهر در خلیج فارس که تجدید و تمصیر آن به
 عصر نادری است و محل اقامت و تجارت چند ساله
 احوال باب اعظم بود و ایشان خود در سنین جوانی
 چندی در آنجا زیستند و حجره تجارتگاه و محفل
 عبادتگاهشان معین است و آنجا در دوره مرکز عهد ابهی

مجمع بهائی بود و در آثار نامبرده گردید .
 دیگر بندر جزو گز نیز کنار دریای خزر در دوره مرکز
 عهد ابهی مجمع معتنابهی در آنجا از اهل بها بود
 و مکرراً در آثار مذکور گردید و در الواح ابهی هم زکری
 از آن است قوله :

" این مظلوم از سمت شاهروید بان شطر توجه
 نمود " الخ

دیگر بندر عباس کنار خلیج فارس نیز در دوره مرکز
 میثاق مجمعی از بهائیان در آنجا بود و مذکور در آثار
 گردید در سال ۱۳۲۰ معصوم علی فرهدلاری تاجر که
 در بعضی بواسطه خالویش حاجی علی اکبر بهائی شد
 وارد بندر عباس گردید و حاجی طی اکبرلاری مذکور
 از بهائیان عصر ابهی بود و در شیراز بسال ۱۳۱۲ فوت
 شد و به تاریخ مذکور ۱۳۲۰ از بهائیان حاجی محمود
 عوضی اقامت داشت که در کرمان بهائی شده بود . دیگر
 مدحه الوزراة که خود و پدرش میرزا عبداللّه خان امین
 الوزراة درین بندر فوت شدند دیگر آقا سید حسن
 نطنزی مقوم گمرک که بالاخره در اصفهان وفات یافت
 دیگر میرزا محمد طی سدید السلطنه بندری ابن حاجی

احمد خان کبابی دیگر سلطان محمد خان ابوالسوری معروف به سرهنگ و تویجی که بعداً به حکومت منصوب شد و بالاخره زنش او را در بغداد سموم ساخت .

مصدر عربی . در قاموس است :

بهاء الحُسن .

و در مجمع البحرین است

بهاء الله عظمته و جمع حُسن و اشراق و شکوه میباشد که مظهرش در عالم شهود آفتاب و در عالم هستی ذات الهی است و در دعای معروف لیلی شهر رمضان از ادعیه اثنی عشریه مأثور از امام که فضل و مقام مخصوص نزد آنان دارد مقدم بر دیگر اسماء الله ذکر شد و روایت است که اسم اعظم الهی در آن دعا میباشد و نقطه البیان مظاهر مشیت کلیه خصوصاً موعود محبوب و نفوس بنفایت معظم را بآن نام میخوانند چنانچه ضمن لغات حیات و زین و سفینه شمه ای از توقیعات و السواح شامل این خصوص مسطور میباشد و در ضمن سوره الذکر ثبت و در ذیل لغت ذکر و لغت زمان ذکر نقطه البیان من یتظهره الله را بعنوان بهاء درج است و سری از اهمیت و اعظمت این نام همین احتواء رموز زیبا فی

و درخشندگی و بزرگی میباشد که در ضمن لغت اسم بیان اسم اعظم گردید و از نقطه البیان در شرح حدیث " لو كان الموت يشتري لاشتراه المؤمن والكافر " است قوله :

" لان حروف الوجه هو اربعة عشر وهو المراد لشموس العظمة واقمار القدرة كل شئ هالك الا وجه ربك ذوالجلال والاکرام وان حیات الوجه هو البهاء فی آخره وهو کلمة خلقت اسمها مثل شکلها و هیکلها مثل سترها و ما كانت عدتها الا عدة احرف آخر الوجه وهو الاسم المکنون والرمز العصون الذي به ظهر ما ظهر بین الکاف والتون ولانه هو الذي قد اصفاه لنفسه وجعله مقام نفسه فی قوله نحن لا اله الا هو الملك القائم القدوس " الخ

و در شرح سوره نور مسطور است قوله :

" و اذا تنظر الى حروف هذه السورة وذلك المقام ترى البهاء روح السورة واصلها وعلیها یدور رخی الظهورات و الاسماء و الصفات . . . و لذلك رقم شکل البهاء . . . و ان ذلك الشكل * هو حرف من حروف اسم الاعظم الذي قال علی فی قوله وان -

به اراده قدمیه ظاهر هر نفسی که الیوم به حبّ او فائز شد صاحب جمیع اسماء حسنی و صفات علیا و صاحب علم و بیان بوده و خواهد بود و لکن احدی از زلال این بیان که از یمن عرش رحمان جاری است نیاشامد مگر اهل بهاء ای سائل مشاهده رحمت و فضل الهی نما مع آنکه در سجن جالس و اعداء از کُلّ جهات مترصد معذک توراً محروم ننموده " الخ

و صدور این لوح در سجن اعظم بود و اول لوحی است که پیروان مؤمنین را بنام اهل بهاء خواندند و نام بیانی به بهائی تبدیل گردید و در لوحی دیگر صادر در ایام سجن اعظم که اسرار اسرای موصل و خروج از ادرنه و مصائب سجن را بیان نمودند قوله :

" یا ایها المذکور لدی العرش . . . قل یا اهل البهائت الله الیوم یوم الذی فیه یستقیم المخلصون و در لوحی دیگر قوله :

" و کلمه ای که الیوم مقدم است بر کُلّ کلمه مبارکه اللهم انی اسألك من بهائك باهههه و کنتل بهائك بهی بوده و هست امروز عالم بیان طائف این

کلمه جلیل است چه که امروز محک الله اوست و مشرق امتحان الهی اوست در یک مقام این کلمه فصل الخطاب است و اوست سدّ محکم متین ما بین موحدین و مشرکین و در مقامی سیف برنده است که بین حق و باطل را فصل نماید . جاهل ارض ص (شیخ مجتهد نجفی اصفهانی) عباد را از تلاوت آن منع نموده اُق له خود را و قوم خود را از نفعات اسم اعظم الهی محروم کرده سوفیری جزا عمله امرا من لدن آمر عظیم "

و در لوح معروف به شیر مرد قوله :

" ستایش پاک یزدان را سزاوار که از روشنر آفتاب بخشش جهان را روشن نمود از باء بحر اعظم هویدا و ازها هویت بحته " الخ و در کتاب اقدس است قوله :

" و الا ترجع الی اهل البهائت الذین لا یتکلمون الا بعد اذنه و لا یحکمون الا بما حکم الله فی هذا اللوح "

و در لوحی است قوله :

" طوبی از برای اهل بهاء که اگر نقطه اولی را در امرش متوقف ببینند در ما ظهر من عنده توقف

نمایند اینست مقام استقامت کبری قد زکرت کل ما
ینبغی لامری " الخ
و در لوحی است قوله :

" ولكن عجب است از اهل بیان که به این
حرفهای مزخرف گوش داده و میدهند اَفْ لَهُمْ و
لِحیائهم و لوفائهم شعورشان به مقام رسیده که تازه
درین ایام یک خبیث مثل خودی را به این اسم اعظم
نامیده اند و بعد نوشته اند که اگر آیات منزله در بیان
مخصوص این اسم باشد فلان هم باین اسم نامیده شده "
و شقه ای در این خصوص ذیل حرف (ط) و امر و
اورشلم ثبت است .

وامضا" الواح در اوائل اظهار امرشان " من البها
والها " و یا " ۱۵۲ " رمز از بها بود و علی ای حال
بیک از خاتمهای بدیعه مختوم میفرمودند .

و جمله الله ابهی به معنی اسم تفضیلی ماننده
الله اکبر تحیت و نیز ذکر مفروض بهائی میباشد .
در کتاب اقدس است قوله :

" قد کتب الله لمن دان بالله الدبستان ان
یفصل فی کل یوم یدیه ثم وجهه ویقعد مقبلاً الی الله

و یذکر خمساً و تسعین مرة الله ابهی "
و نیز در امر بیان نام ماه اول از شهر سنه و روز اول از
هر ماه که روز اول سال یعنی نوروز نیز میباشد قرار
گرفت و به مظهر اعظم مشیت کلیه اختصاص یافت .
و در کتاب اقدس است قوله :

" طویس لمن فاز بالیوم الاول من شهر
البها الذی جعله الله لهذا الاسم العظیم "
و نیز ایام البها که مراد ایام البها است نام ایام
زائده بر شهر سنه با آداب و مراسم مخصوصه گردید
که در کتاب اقدس است :

" واجعلوا ایام الزائدة من الشهر قبل شهر
الصیام انا جعلناها مظاهر البها بین اللیالی و الایام
لذا ما تحدت بحدود السنة و الشهر "

و تفصیل این امر در کتاب امر و خلق مسطور شد .
و لوح البها نام لوحی است که در سنین ادرنسه
خطاب به خاتون جان قزوینیّه بنت حاجی اسدالله
فرهادی صدور یافت ، تا آنکه از آداب بهائیان شد که
عقیب ذکر با کتب اسما نیکان بر جای رحمة الله علیه
با غفر الله له یا رضی الله عنه و مانند آنها که فیما بین

مسلمانان متداول بود علیه یا علیها یا علیهم یا علیهن
 بهاء الله ابهیی میگفتند و مینوشتند و بسا در مکاتیب
 محض پاس حکمت و ملاحظه از تعرض مردم به نوع
 رمز مثلاً علیه " ۶۶۹ بجای " علیه بهاء الله
 میگذاشتند و در نامه ها علامت بهائی بودن عدد ۹
 که عدد ابجدی حروف بهاء است مینهادند و این
 اصطلاحات از مقام ابهیی و در زمان ایشان متداول
 گردید .

در کتاب اقدس است قوله :

" علیه بهاء الله و بهاء من فی ملکوت الامر
 فی کلّ حین "

و در الواح عقب خطاب به اشخاص و یا ذکر اسماء
 عليك بهائی و رحمتی و یا علیه بهائی و عنایتی و
 امثالها بسیار است تا آنکه فصن اعظم برای اعلان
 و اعلاء مقام عبودیت خود نسبت به آستان مقام ابهیی
 نام عبدالبهاء را اختیار فرمودند و سلطان خانم
 ورقه علیا بنام بهیّه و بهائیه امضا نمودند .

و در خطاب شهر عبدالبهاء به عمه است :

" واشوقی یا الهی الی باهی جمالك الخ "

و اشتقاقات بهی و باهی و مبهی و مباحی و متباهی
 و ابهیی و غیرها معروف است و ربیع اعلی اشتقاقات
 بسیار دیگری نیز آوردند و الله ابهیی را بنوع فعل
 ماضی ابهاء نیز توان خواند .

عربی رونق و زیبائی و سرور

و شادمانی .

بَهْجَة

و بهجت تخلص شمعی

شاعری بایی ساکن قزوین که با قره العین مکاتبه شعری
 داشت .

و قصر بَهْجَة و بهجی واقع در بهجه به نیم ساعتی
 خارج عکا در دو کیلومتری شمالی عمارت مسکونه ابهیی
 در سنین اخیر بود که صعودشان به عالم غیب در
 آنجا واقع شد و در تاریخ تفصیل و شرح بیان گردید
 و در صورت خطابی به مجمع جمعی از بهائیان چنین
 بیان است :

" صاحب قدیم بهجة جرجس جمال پروتستانی

متعصب با عقل صافی قلبی بود از زمین جای صنوبرها
 را خواستم بخرم نداد و ده هزار لیره قیمت گفت و آنجا
 را او بدست خود مرتب کرده بود و به برادرش وصیت

کرده بود که ذرع و وجبی از آنجا را به کسی نفروشد و میگفت چون بهاء الله زیر آن صنوبرها مشی میکردند بعداً اهمیت پیدا خواهد کرد و او با من معاشرت میکرد و مردم بر او انتقاد گرفتند و جواب گفت که بزودی مرا تعمیم خواهد داد و چون برایم حکایت کردند گفتم من او را بهمین نزدیکی بختنه میرسانم و همینطور شد که بیمار گردید و جراح حکم به ختنه داد و او هر چه التماس کرد نپذیرفتند و ختنه کردند و مدت دو ماه بستری شد و همینکه بیرون آمد از من خجالت میکشید ولی من با او ملاطفت کردم و او از ملامت و شماتت مردم میترسید یکبار دیدم کتابی میخواند پرسیدم گفت کتاب معراج نبی است گفتم برای توجه نتیجه دارد بنوع استهزاء گفت میخواهم بدانم چطور با آسمان رفت گفتم آن مطلب ساده است احتیاج به مطالعه کتاب ندارد چه بهمان نردبان که مسیح با آسمان رفت او هم رفت و این در میان ۱۵ نفر از رفقا و معاریف بود و از شدت غیظ نزدیک بود که یقه اش را پاره کند و چون مرد حسب وصیتش همانجا مدفون گشت ولیکن برادرش آنجا را فروخت بدین شرط که جسدش

را در آورده در ناصریه دفن کردند .

ملاً بهرام پارسى اخترخاوری
از بهائیان مشهور به کثرت
در آثار ذکر است . در لوحی

بهرام

است :

" ذکر بهرام علیه بهائى را نموده ای مکرر
اسمش از قلم اعلى نازل . . . یا بهرام از حضرت
زردشت سوال نمودی او من عند الله آمده و بسه
هدایت خلق مأمور نار محبت بر افروخته دید اوست
. . . یا بهرام به یقین مبین بدان اول بارنار از نزد یار
آمد . الخ "

بها من میروا

بن عباس بن فتحعلی شاه
پس از فوت برادرش قهرمان
میرزا که والی آذربایجان

بود از جانب برادرش محمد شاه بسال ۱۲۵۷ والی
آن ایالت شد و تا سال ۱۲۶۳ برقرار بود و همینکه
حاجی میرزا آقاسی صدر دولت بدانست که با اللهیار
خان آصف الدوله و پسر وی محمد حسنخان سالار
فرمانروایان خراسان بر ضدش محرمانه اتفاق کردند

سرداری را بدستگیری وی مأمور آذربایجان کرد و او
نهانی خود را به طهران رساند و از محمد شاه امان
گرفت ولی از حاجی اطمینان نداشت و ناچار به سفارت
روس پناهنده شد و او را به قفقاز بردند و در آنجا
بسال ۱۳۰۰ در گذشت و رفتار او با شخص نقطه
اولی به تفصیل در تاریخ ذکر شده .

قریه شهبیره مازندران در قرب

بابل که در تاریخ این امر

مشروح و مفصل است شهدا

بشمیر

و بقية السيف قلعه طبرس از اهل آنجا :

(۱) - آقا رسول که سرش به آمل فرستاده شد

و گفتند بعدا به طهران بردند و دخترانش طماوس
که عنوان خطابش در لوح " بارفروش امة الله طماوس
الاحدیة " مذکور است، دیگر بن بن هر دو قوی الایمان
و حافظ بازماندگان و مؤمنان، و پسرانش یکی حبیب الله
که مؤمن بود و دیگر ولی الله و فتح الله که بابی نشدند
و از حبیب الله مذکور آقا رسول ممتازیان باقی مانند
و خاندان هر دو برادر همه بهائی هستند و برادران
آقا رسول یکی (۲) آقا محمد حسین که نیز در قلعه کشته

شد و زنش گدوستی نام مؤمنه قویة الایمان که اعدا
نخست همه اشیا مؤمنین را تحویلش دادند و قفل
زدند و بالاخره ازو بازخواست کرده به عنوان یافتن
اشیا مواضع را کاویدند و او را به جنگل بردند و خوراک
جانور شده به هلاکت رسید و دخترش خواهر باجی
و پسرانش یکی کربلائی سیف الله که ایمان نیاورد و دیگر
مشهدی ید الله که ایمان داشت و از نسل و نتیجه شان
ایمان آوردند و برادر دیگر (۳) آقا طاهر که نیز در
قلعه شهید شد و دارای یک پسر طیب نام و یک دختر
که نسل و نتیجه شان هم مؤمن اند .

دیگر از شهدا (۴) آقا نظام که در قلعه کشته شد و
دخترانش با نسل و نتیجه شان ایمان آوردند و پس
پسرش آقا لریا داعی لر که بهر دو نام خوانده شد ایمان
نداشت .

دیگر (۵) آقا عظیم که در پنجشنبه بازار بارفروش قطعه
قطعه گردید و پسرش مشهدی آقا جان ایمانکی داشت
و پسر دیگرش کربلائی محمد علی ایمان نداشت و نسل
و نتیجه شان در ایمان نیستند .

دیگر (۶) آقا غلامرضا که نیز در قلعه کشته شد و خواهرش

جانی خانم قوئی الایمان بود و اعداء بلیه شدیدی وارد آوردند و شاید واقعه مذکوره گلدوستی مرتبط باویسا هر دو باشد و ازو نسلی نیست و از جانی زوجه آقا محمد جان نسل و نتیجه ایمانی باقی است .

و (۷) آقا محمد جان که نیز در قلعه کشته شد پسرش حاجی معصوم از مهین مو منین گردید و یک دخترش زلیخا شوهرش آقا محمد کلاهدوز بار فروش بود و ازایشان نسل و نتیجه درین امر باقی هستند و پسر دیگرش آقا جان نیز مانند برادر خود حاجی معصوم زندگانی کرد .

دیگر (۸) قاسم سلمانی که در قلعه شهید شد جوانی بی نسل و نتیجه بود . دیگر از مو منات همسران دختران آقا رسول و جانی سوگل و دیگر از اصحاب باقیمانده از قلعه (۹) آقا عباس که از قلعه آوردند و خریداری و خلاص شد ولی در حال وقوف باقی ماند .

دیگر (۱۰) آقا زمان بهمین منوال . دیگر (۱۱) مشهدی احمد علی بهمین منوال و تا آخر العمر بر حال ایمان باقی ماند . دیگر (۱۲) آقا لر پسر آقا نظام شهید مذکور بهمین منوال و خوب بود . دیگر (۱۳) آقا مرتضی برادر آقا عباس و نیز (۱۴) آقا حمید خریداری شدند ولی

خوب نبودند .

و در دوره ابهی در آن قریه بعلاوه نسل و نتیجه مذکوره مو منین اول پنج برادر بنام - علیجان - محمد خان - حسن جان - روح الله - محمود و تقریباً همه خاندانشان دیگر حسین شیخ با نسل و نتیجه اش دیگر کربلائی حاجی جان دیگر آقا علیجان ارباب دیگر ملا آقا محمد و محمد صادق خان دیگر کربلائی کرام با خانواده اش .

و این قریه با آنکه جمعیت مو منین این امر همیشه به مراتب کمتر از دیگران بود پیوسته بنام قریه بابی شهرت داشت و در آثار مذکور شد .

و یکی از الواح به اهل بهنمیر است قوله :

" هو الله هو المبین العلیم سبحان الذی
 ظهر بالحق و اظهر ما اراد بامرہ کن فیکون انه لهو
 الذی به ظهر المیزان و نطق اللسان انه لا اله الا هو
 المہیم القیوم قد قام باسمه القیوم بین العباد و نطق
 بما اخذ الاضطراب سگان مدائن الاسماء الا من شاء الله
 مالک الوجود یا اهل بهنمیر الخ

~~~~~

عربی جغد . در کتاب  
اقدس خطاب به مرکب  
حکومت عثمانیه است قوله :

و  
بوم

" نسمع فيك صوت البوم "

و در لوح به ناصر الدین شاه است :

" لا يسمع من ارجائها الأصوات الصدى "

صدی نیز جغد است . و در ضمن شرح همزه و الف  
تفصیلی است .

عربی به معنی مصدری به  
معنی ظهور و وضوح و نیز  
ایضاح و تصریح و بر منطبق

بیان

فصیح دال تام مظهر ما فی الضمیر اطلاق میگردد .

در لوحی است :

" انّ البيان جوهر يطلب التفوذ والاعتدال

اما التفوذ معلقة باللطافة واللطافة منوطة بالقلوب  
الفارغة الصافية واما الاعتدال امتزاجه بالحكمة التي  
نزلناها في الزهر والالواح "

و در اصطلاح آثار نقطه اولاً نام آئین جدید و تمامت  
آثار صادره است . ثانیاً نام دو کتاب معروف عربی

و فارسی صادر در ایام سجن ماکو گردید تطویح  
به آیه قرآن " الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه  
البيان "

و در مجمع البحرین است :

" في الحديث انّ الله نصر المؤمنین بالبيان

ای بالمعجزة و بانّ الهمهم و اوحى اليهم بمقدّمات  
واضحة الدلائل على المدعى عند الخصم مؤثرة فـسـى  
قلبه و فيه انزل الله في القرآن تبیان کـشـیـئـی ای -  
کشفه و ایضاحه و البیان و السلطان و البرهان و الفرقان  
نظائر و حدودها مختلفة . فالبيان اظهار المعنى  
للتفيس كاظهار نقيضه و البرهان اظهار صحة المعنى  
و افساد نقيضه و الفرقان اظهار تميز المعنى مـا  
التبس و السلطان اظهار ما يتسلط به على نقض المعنى  
بالابطال "

و نقطه البیان کتاب بیان فارسی را پس از اصدار بیان  
عربی که بنام کتاب الجزاء نامبرده شد در تفسیر و شرح  
آن صادر فرمودند و کتاب بیان نا تمام است و عربی  
یازده واحد صدور یافت و یک واحد دیگر هم وعده  
فرمودند و از بیان فارسی نسخ موجوده غالباً تا باب